



مقاومت و سازمان‌یابی در شرایط پس از سرکوب و جنگ

ابراهیم علیزاده



مقاومت و سازمان‌یابی در شرایط پس از سرکوب و جنگ

ابراهیم علیزاده

سرکوب خونین اعتراضات دی‌ماه و فضای ناامن و پراضطرابی که پس از تنش و جنگ میان جمهوری اسلامی و آمریکا بر جامعه تحمیل شده، وضعیت تازه‌ای پدید آورده است. حکومت می‌کوشد با ترکیب تهدید خارجی، تبلیغات جنگی، بازداشت، اعدام، فشار اقتصادی و ایجاد هراس، جامعه را به سکوت و انفعال بکشاند. هدف فقط پراکنده کردن اعتراض‌ها نیست؛ هدف، شکستن امید مردم به توان جمعی خود است.

اما واقعیت این است که جامعه‌ای که سال‌ها برای آزادی، نان، برابری و کرامت مبارزه کرده، با سرکوب از پای نمی‌نشیند. ممکن است خیابان برای مدتی خلوت شود، ممکن است بسیاری از فعالان زیر فشار، زندان، مهاجرت یا سکوت قرار گیرند؛ اما ریشه‌های نارضایتی و خواست تغییر باقی می‌ماند. وظیفه امروز، نه تکرار بی‌تغییر شکل‌های پیشین مبارزه و نه انتظار برای یک «لحظه نجات‌بخش» است. وظیفه، حفظ نیروها، بازسازی اعتماد، گسترش همبستگی و تبدیل اعتراض پراکنده به قدرتی سازمان‌یافته و پایدار است.

از دیدگاه ما به عنوان یک حزب کمونیست، مبارزه با جمهوری اسلامی فقط مبارزه برای تغییر یک حکومت نیست. این مبارزه هم‌زمان علیه استبداد، تبعیض جنسیتی، استثمار اقتصادی، فساد، خصوصی‌سازی رانتی، سرکوب ملی و مذهبی و نابودی محیط زیست است. آزادی سیاسی بدون عدالت اجتماعی ناقص است؛ همان‌طور که عدالت اقتصادی بدون آزادی، تشکیل‌یابی و حق اعتراض ممکن نیست.

۱. شکست‌نخوردن، خود یک پیروزی است

حکومت‌های استبدادی تنها با نیروی نظامی حکومت نمی‌کنند. آن‌ها با ایجاد ترس، بی‌اعتمادی و ایجاد احساس انزوا و تنهایی در آحاد مردم نیز حکومت می‌کنند. وقتی کارگر احساس کند تنه‌است، وقتی دانشجو گمان کند صدایش شنیده نمی‌شود، وقتی خانواده جان‌باخته از برگزاری مراسم یادبود بازداشته شود، و وقتی زن در خیابان با تهدید روبه‌رو شود، حکومت می‌کوشد این تصور را بسازد که مقاومت بی‌فایده است.

اما اطاعت اجباری با رضایت فرق دارد. حکومتی که برای کنترل پوشش زنان، تجمع بازنشستگان، اعتراض کارگران، فعالیت دانشجویان و حتی سوگواری خانواده‌ها به این همه نیروی امنیتی، دوربین، بازداشت و تهدید نیاز دارد، حکومتی قدرتمند و بااعتمادبه‌نفس نیست. این حکومت از جامعه می‌ترسد.

مقاومت در دوره کنونی شاید همیشه به شکل تظاهرات بزرگ خیابانی ظاهر نشود. مقاومت می‌تواند در حفظ ارتباط میان همکاران، حمایت از خانواده زندانیان، ادامه مطالبات صنفی، دفاع از حق زنان بر بدن و پوشش خود، ثبت حقیقت، زنده نگه‌داشتن نام جان‌باختگان، تولید هنر اعتراضی و مخالفت با تبلیغات جنگی و نفرت‌پراکنی دیده شود.

هر کنش جمعی مسئولانه که مردم را از انزوا بیرون آورد، بخشی از بازسازی قدرت اجتماعی است. مهم آن است که ناامیدی به سیاست تبدیل نشود. سرکوب می‌تواند حرکت را کند کند، اما اگر جامعه پیوندهای خود را حفظ کند، نمی‌تواند آینده را از مردم بگیرد.

۲. دفاع از مردم در برابر دو سرکوب

فضای جنگی همیشه به سود حکومت‌های استبدادی است. جمهوری اسلامی می‌کوشد هر صدای اعتراضی را به «همراهی با دشمن خارجی» متهم کند و به نام امنیت ملی، سرکوب داخلی را تشدید کند.

گزارش تحلیلی سیاسی

پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له

تیرماه ۱۴۰۵
ژوئن ۲۰۲۶



در گرامیداشت کوچ تاریخی مردم مریوان

اعتصاب غذای زندانیان قزل‌حصار؛ پایمال کردن سیستماتیک حقوق بشر در ایران



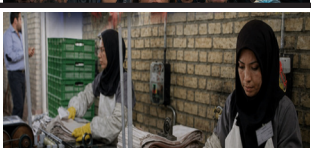
۷ ص

گسترش جنبش‌های مطالباتی؛ یک ضرورت اجتماعی



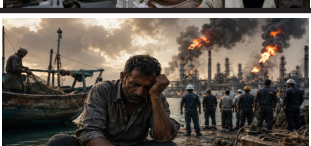
۹ ص

زنان به‌راحتی آب خوردن اخراج می‌شوند: فاجعه بی‌ثباتی شغلی زنان کارگر و سرپرست خانوار



۹ ص

نبرد برای نان در جنوب ایران با نبرد برای جان در هم تنیده شده است



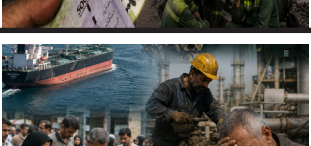
۱۰ ص

بی‌حقوقی که به بهانه جنگ آن را توجیه می‌کنند



۱۱ ص

بهای سنگین جنگ بر گردهای زحمتکشان ایران



۱۲ ص

«همسایه‌ها» احمد محمود (هنر و ادبیات)



۱۴ ص

➡ در مقابل، نیروهای خارجی نیز ممکن است رنج و خواست مردم ایران را ابزاری برای اهداف نظامی، سیاسی و اقتصادی خود قرار دهند.

موضع سوسیالیستی روشن است:

نه به جنگ، نه به مداخله نظامی، نه به جمهوری اسلامی؛ آری به حق مردم برای تعیین سرنوشت خویش.
جنگ، پیش از همه، جان مردم عادی را می‌گیرد: کارگران، زنان، کودکان، سالمندان، ساکنان مناطق محروم و کسانی که امکان فرار یا حفاظت از خود ندارند. جنگ همچنین فقر، گرانی، بی‌کاری، آوارگی و فضای امنیتی را تشدید می‌کند. هیچ نیروی مترقی نمی‌تواند بمباران، تحریمِ فلج‌کننده یا ویرانی زندگی مردم را راه آزادی بداند.

در این شرایط، مبارزه با حکومت باید با دفاع از جان مردم و مخالفت با جنگ‌افروزی همراه باشد. فعالان اجتماعی می‌توانند در حد توان خود بر این چند اصل پافشاری کنند:

- جان مردم و امنیت غیرنظامیان باید مقدم بر رقابت‌های سیاسی باشد.**
- اعتراض به حکومت نباید به نفرت قومی، مذهبی یا ملی تبدیل شود.**
- مخالفت با جنگ به معنای دفاع از جمهوری اسلامی نیست.**
- نقد جمهوری اسلامی نباید به توجیه حمله خارجی و مجازات جمعی مردم بدل شود.**
- همبستگی میان مردم شهرها، مناطق و گروه‌های اجتماعی، مهم‌ترین پاسخ به سیاست تفرقه‌افکنانه است.**

۳. مقاومت روزمره و مطالباتی؛ پایه واقعی تغییر

در دوره‌ای که اعتراض خیابانی گسترده با هزینه‌های بسیار سنگین روبه‌روست، جنبش مطالباتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. این به معنای کنار گذاشتن خواست آزادی نیست؛ برعکس، یعنی پیوندزدن آزادی با زندگی واقعی مردم.
کارگری که برای دستمزد پرداخت‌نشده اعتراض می‌کند، معلمی که خواهان آموزش رایگان است، بازنشسته‌ای که برای حقوق خود تجمع می‌کند، پرستاری که به کمبود امکانات درمانی اعتراض دارد، زنی که با حجاب اجباری مخالفت می‌کند و خانواده‌ای که حقیقت قتل فرزندش را مطالبه می‌کند، همه در برابر یک نظم واحد ایستاده‌اند: نظمی که ثروت و قدرت را در دست اقلیتی کوچک متمرکز کرده و اکثریت جامعه را محروم و بی‌صدا نگه داشته است.

مطالبات ملموس می‌توانند مردم را از گروه‌ها و تجربه‌های متفاوت به هم پیوند دهند:

- دستمزد متناسب با تورم و هزینه واقعی زندگی**
- پرداخت فوری حقوق و مزایای معوقه**
- حق تشکل مستقل، اعتصاب و تجمع**
- درمان و بیمه همگانی**
- آموزش رایگان و باکیفیت**
- مسکن قابل‌دسترس**
- لغو تبعیض علیه زنان و حجاب اجباری**
- لغو اعدام و منع شکنجه**
- آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی**
- حفاظت از آب، خاک، هوا و منابع طبیعی**
- پایان تبعیض علیه ملیت‌ها، اقلیت‌های دینی و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده**

این مطالبات نباید فقط در بیانیه‌ها باقی بمانند. هر محیط کار، محله، دانشگاه و گروه اجتماعی باید ببیند مسئله فوری‌اش چیست و چگونه می‌توان آن را به خواست عمومی‌تر برای آزادی و عدالت پیوند داد.

۴. ساختن شبکه‌های همبستگی؛ از رابطه فردی تا قدرت جمعی

در شرایط سرکوب، تشکل‌های رسمی و مستقل زیر فشار قرار می‌گیرند. با این حال، جامعه خالی از سازمان نیست. خانواده‌ها، دوستان، همسایه‌ها، همکاران، گروه‌های حرفه‌ای، جمع‌های دانشجویی و پیوندهای فرهنگی، همه می‌توانند پایه‌های همبستگی باشند.

این شبکه‌ها چند وظیفه مهم دارند:

۱. حمایت مادی و روانی: کمک به خانواده زندانیان، آسیب‌دیدگان، کارگران اخراج‌شده و کسانی که زیر فشار قرار دارند.

۲. حفظ اعتماد: جلوگیری از پراکندگی و بدبینی‌ای که حکومت می‌کوشد گسترش دهد.

۲

۳. انتقال تجربه: انتقال تجربه مبارزات صنفی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی میان نسل‌ها و گروه‌ها.

۴. حفظ حافظه: ثبت نام‌ها، روایت‌ها، مطالبات و تجربه‌هایی که حکومت می‌خواهد پاک کند.

۵. پیوند دادن مبارزات: وصل‌کردن مسئله نان، آزادی، برابری جنسیتی، محیط زیست و دادخواهی به یکدیگر.

با این همه، شبکه‌های شخصی به‌تنهایی کافی نیستند. آنچه لازم است، تبدیل همبستگی عاطفی و موردی به شکل‌های پایدارتر همکاری است: صندوق‌های همیاری، جمع‌های صنفی، گروه‌های حمایتی، حلقه‌های گفت‌وگو، ابتکارهای فرهنگی و نهادهای مستقل مردمی.

اصل مهم این است که سازمان‌یابی باید از پایین، داوطلبانه، دموکراتیک و متکی بر نیاز واقعی مردم باشد؛ نه بر فرمان از بالا و نه بر قهرمان‌سازی از افراد.

۵. دادخواهی؛ مبارزه‌ای برای حقیقت و آینده

خانواده‌های جان‌باختگان، زندانیان سیاسی و قربانیان خشونت حکومتی، حاملان بخش مهمی از حافظه جمعی جامعه‌اند. تلاش حکومت برای جلوگیری از مراسم یادبود، تهدید خانواده‌ها و تحریف حقیقت، نشان می‌دهد که دادخواهی چه نیروی بزرگی دارد.

دادخواهی فقط درخواست مجازات عاملان یک جنایت نیست. دادخواهی یعنی:

- حفظ نام و کرامت قربانیان؛**
- آشکارکردن نظام‌مندبودن خشونت؛**
- جلوگیری از عادی‌شدن قتل، شکنجه و اعدام؛**
- پیونددادن نسل‌های مختلف مبارزه؛**
- طرح این پرسش که چه نوع نظامی می‌تواند تضمین کند چنین جنایت‌هایی تکرار نشوند.**

نیروهای سوسیالیست باید از استقلال خانواده‌های دادخواه دفاع کنند. درد و رنج آنان نباید ابزار تبلیغات حزبی، رقابت سیاسی یا معامله با قدرت‌ها شود. وظیفه ما همراهی، حمایت و تقویت صدای آنان است؛ نه سخن گفتن به جای آنان.
دادخواهی زمانی نیرومندتر می‌شود که با خواست‌های عمومی پیوند بخورد: لغو اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، منع شکنجه، حق دسترسی به حقیقت و جبران خسارت برای قربانیان و خانواده‌ها.

۶. فرهنگ، هنر و زندگی روزمره؛ میدان‌های فرعی نیستند

استبداد فقط بدن انسان‌ها را کنترل نمی‌کند؛ می‌خواهد زبان، شادی، سوگواری، پوشش، خاطره و تخیل مردم را نیز کنترل کند. به همین دلیل است که از ترانه، فیلم، تئاتر، شعر، طنز، دیوانوشته و تصویر می‌ترسد.

هنر در چنین شرایطی سه کار مهم انجام می‌دهد:

- درد پنهان‌شده را آشکار می‌کند؛**
- تجربه فردی را به حافظه جمعی تبدیل می‌کند؛**
- امکان تصور جهانی دیگر را زنده نگه می‌دارد.**

جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که فرهنگ چگونه می‌تواند به نیروی سیاسی بدل شود. یک شعار، یک ترانه، نوعی پوشش، یک تصویر یا مراسم یادبود، گاه بیش از صدها سخنرانی رسمی مردم را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

فرهنگ مقاومت فقط اعتراض به وضع موجود نیست؛ ساختن شکل تازه‌ای از زندگی نیز هست: رابطه برابر میان زن و مرد، احترام به تفاوت‌ها، دفاع از حق شادی و سوگواری، همبستگی با گروه‌های تحت تبعیض و مراقبت از طبیعت و محیط زیست.

برای حزب کمونیست ایران، آزادی فرهنگی بخش جدایی‌ناپذیر آزادی سیاسی و اقتصادی است. جامعه آزاد، جامعه‌ای نیست که فقط انتخابات داشته باشد؛ جامعه‌ای است که مردم بتوانند بی‌هراس زندگی، عشق، اندیشه، هنر و هویت خود را بیان کنند.

۷. آزادی و عدالت اجتماعی، دو مبارزه جدا نیستند

یکی از خطرناک‌ترین خطاها این است که گفته شود ابتدا باید آزادی سیاسی را به دست آورد و بعد به فقر و نابرابری پرداخت؛ یا برعکس، گفته شود مردم فقیر فقط نان می‌خواهند و آزادی برایشان مسئله‌ای فرعی است.

این دوگانه نادرست است. زن کارگر هم آزادی می‌خواهد و هم دستمزد برابر. دانشجو هم حق آموزش می‌خواهد و هم آزادی

۱۰ مرداد ۱۴۰۵ - ۰۱ آگست ۲۰۲۶

بیان. کارگر هم امنیت شغلی می‌خواهد و هم حق اعتصاب. مردم مناطق محروم هم توسعه عادلانه می‌خواهند و هم حق تصمیم‌گیری درباره زندگی و منابع خود.

استبداد، تبعیض و استثمار یکدیگر را تقویت می‌کنند:

- سرکوب حق تشکل، دست سرمایه‌داران و نهادهای حکومتی را برای استثمار بازتر می‌گذارد.**
- تبعیض جنسیتی، زنان را از نظر اقتصادی وابسته‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌کند.**
- فساد و خصوصی‌سازی رانتی، منابع عمومی را به سود گروه‌های نزدیک به قدرت غارت می‌کند.**
- نابودی محیط زیست، بیش از همه زندگی مردم فقیر و مناطق محروم را ویران می‌کند.**
- تبعیض ملی و مذهبی، امکان سازمان‌یابی برابر و برخورداری عادلانه از منابع را محدود می‌سازد.**

بدیل سوسیالیستی یعنی جامعه‌ای که در آن آزادی، برابری و رفاه برای همه باشد، نه فقط برای گروهی تازه از صاحبان قدرت و ثروت.

۸. چند اصل برای سازمان‌دهی پایدار

۱. اولویت با سازمان‌یابی از پایین

محیط کار، محله، دانشگاه، مدرسه، انجمن‌های صنفی و جمع‌های محلی، پایه‌های قدرت اجتماعی‌اند. تشکل‌های کوچک اما مداوم و پاسخ‌گو، از حرکت‌های بزرگ اما بی‌دوام مؤثرترند.

۲. تکرر را بپذیریم

جنبش مردم یک‌دست نیست و نباید هم باشد. کارگران، زنان، دانشجویان، ملیت‌ها، خانواده‌های دادخواه، هنرمندان و گروه‌های گوناگون اجتماعی تجربه‌ها و زبان‌های متفاوتی دارند. وحدت واقعی بر پایه حذف تفاوت‌ها ساخته نمی‌شود؛ بر پایه توافق بر اصول مشترک ساخته می‌شود: آزادی، برابری، سکولاریسم، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت مردم.

۳. مراقبت از نیروها را جدی بگیریم

مبارزه طولانی است. فرسودگی، اضطراب، سوگ و فشار اقتصادی واقعیت‌هایی جدی‌اند. هیچ جنبشی با قربانی‌کردن پیوسته فعالان خود پیروز نمی‌شود. کار جمعی، تقسیم مسئولیت، استراحت، حمایت روانی و پرهیز از قهرمان‌پرستی، شرط تداوم مبارزه است.

۴. همبستگی را به نهاد تبدیل کنیم

کمک‌های موردی ارزشمندند، اما کافی نیستند. باید تا حد امکان به شکل‌های پایدار همیاری تبدیل شوند: صندوق‌های حمایت، شبکه‌های دفاع از حقوق کار، جمع‌های آموزشی، پشتیبانی از خانواده‌ها و فضاهای گفت‌وگو و یادگیری.

۵. درباره فردای تغییر از امروز بحث کنیم

سرنگونی یا گذار سیاسی به‌خودی‌خود آزادی و عدالت نمی‌آورد. اگر از اکنون درباره نهادهای دموکراتیک، حق تشکل، عدالت انتقالی، توزیع عادلانه ثروت، حقوق زنان، حقوق ملیت‌ها و کنترل مردمی بر منابع عمومی گفت‌وگو نکنیم، خطر بازتولید استبداد و نابرابری باقی می‌ماند.

خلاصه کنیم:

در وضعیت کنونی، مقاومت نه به معنای ماجراجویی و نه به معنای انتظار کشیدن است. مقاومت یعنی حفظ امید از راه عمل جمعی؛ یعنی تبدیل ترس به احتیاط آگاهانه، خشم به سازمان‌یابی، و همدردی به همبستگی پایدار.

مبارزه مردم ایران زمانی به نیرویی تغییرآفرین بدل می‌شود که:

- حافظه جان‌باختگان و زندانیان را زنده نگه دارد؛**
- پیوند میان آزادی و عدالت اجتماعی را روشن کند؛**
- از زنان، کارگران، جوانان و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده آغاز کند؛**
- در برابر جنگ، استبداد، نفرت‌پراکنی و مداخله‌جویی بایستد؛**
- و از دل زندگی روزمره، نهادهای کوچک اما واقعی قدرت مردم را بسازد.**

راه دشوار است، اما جامعه‌ای که توانسته است در برابر این همه فشار، خواست آزادی و برابری را زنده نگه دارد، توان ساختن آینده‌ای دیگر را نیز دارد. مقاومت از همین‌جا آغاز می‌شود: از پیوندهای روزمره، از سازمان‌یابی از پایین، از دفاع از یکدیگر و از باور به اینکه مردم می‌توانند سرنوشت خود را به دست گیرند.

گزارش تحلیلی سیاسی پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له

اوضاع سیاسی کنونی و وظایف ما

مقدمه

این گزارش به بررسی اجمالی اوضاع سیاسی کنونی ایران و پیامدهای جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی می‌پردازد. هدف، ارائه تحلیلی روشن برای تدوین تاکتیک‌ها و سیاست‌های آتی حزب است. با توجه به اینکه نشریات و ارگان‌های تبلیغی و ترویجی حزب همواره تلاش می‌کنند خلأ تحلیلی در این زمینه‌ها باقی نگذارند، این گزارش بر ابعاد کلیدی جنگ ۴۰ روزه اخیر و تأثیرات آن بر منطقه و جهان تمرکز دارد. این جنگ که هنوز به آتش‌بس پایدار منجر نشده، رویدادی مهم در مقیاس جهانی بوده و پیامدهای آن بر اقتصاد و سیاست جهانی اثرگذار است.

جنگ اخیر را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب تقابل جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل توضیح داد. این جنگ در شرایطی رخ داده است که نظام بین‌الملل با تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ، فرسایش سازوکارهای پیشین نظم جهانی و گسترش منازعات ژئوپلیتیکی وارد مرحله‌ای از بازآرایی شده است. تداوم جنگ اوکراین، تحولات پس از هفتم اکتبر در خاورمیانه، رقابت فزاینده آمریکا با چین و روسیه و اهمیت روزافزون مسیرهای انتقال انرژی، همگی نشان می‌دهند که هر تحول مهم در خاورمیانه، به بخشی از کشمکش گسترده‌تر بر سر آرایش آینده قدرت در جهان تبدیل شده است.

بیانیه حزب کمونیست ایران که تقریباً یک سال پیش در ۲۴ خرداد ۱۴۰۴ درباره جنگ ایران و اسرائیل صادر شد، همچنان مبنای سیاست‌های ما را تشکیل می‌دهد. این بیانیه از ابتدا ماهیت جنگ، جایگاه نیروهای درگیر، نقش قدرت‌های جهانی و وظیفه مستقل جنبش انقلابی و کارگری را به صراحت تبیین کرد. در شرایط کنونی که آتش‌بس شکننده برقرار است و سرنوشت صلح نامشخص، لازم است آن چارچوب تحلیلی را بسط داده و با توجه به تحولات جدید، وظایف سیاسی و تشکیلاتی خود را دقیق‌تر صورت‌بندی کنیم.

۱. ماهیت جنگ جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل

این جنگ از هر دو سو ارتجاعی است. جمهوری اسلامی رژیم مرتجع، دشمن مردم، زن‌ستیز، ضدکارگر و سرکوبگر است که برای بقای سلطه خود می‌جنگد. سیاست‌ها و اقدامات ارتجاعی آن در چند دهه گذشته بهانه این حمله را فراهم کرده است. از سوی دیگر، اسرائیل نیز رژیمی جنایتکار و اشغالگر است که سیاست نسل‌کشی علیه مردم فلسطین را پیش می‌برد و در پی بازترسیم توازن قوا در منطقه به نفع خود است. دولت آمریکا نیز برای مهار جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک همکار متعارف، به منظور تأمین هژمونی خود بر منطقه و پس راندن نفوذ قدرت‌های رقیب می‌جنگد.

از این رو، یک نیروی انقلابی و مسئول هرگز به بهانه حمله خارجی به ایران، استراتژی مبارزاتی خود علیه جمهوری اسلامی را متوقف نمی‌کند و به امید بستن واهی به اسرائیل و آمریکا به‌عنوان نیروی «رهایی‌بخش» نمی‌افتد. این جهت‌گیری، جوهر سیاست مستقل طبقاتی و انقلابی ماست که باید همچنان حفظ شود.

۲. اهداف این جنگ

الف) جمهوری اسلامی ایران: هدف اصلی جمهوری اسلامی بقا و جلوگیری از فروپاشی یا تغییر رژیم است. حفظ برنامه هسته‌ای به عنوان اهرم چانه‌زنی، حفظ توان موشکی به عنوان ابزار بازدارندگی، و استمرار نفوذ در کشورهای منطقه به عنوان ابزار اعمال قدرت غیرمستقیم، همگی برای تثبیت موقعیت این رژیم به عنوان یک بازیگر مؤثر در معادلات خاورمیانه حیاتی هستند.

ب) ایالات متحده آمریکا: اهداف آمریکا شامل مهار و تنظیم رفتار جمهوری اسلامی، جلوگیری از تبدیل ایران به یک قدرت غیرقابل کنترل، و وادار کردن آن به پذیرش قواعد نظم منطقه‌ای مطلوب آمریکا است. این اهداف لزوماً به دنبال تغییر رژیم نیستند، بلکه بر اطمینان از امنیت اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک، محدود کردن نزدیکی ایران به قدرت‌هایی مانند چین و روسیه، جلوگیری از تبدیل ایران به بخشی از بلوک رقیب در نظم جهانی، و

کنترل جریان انرژی (نفت و گاز) و باز و بین المللی ماندن تنگه هرمز متمرکز هستند.

ج) اسرائیل: اهداف اسرائیل ماهیتی امنیتی‌تر و حداکثری‌تر دارد: سرنگونی یا فروپاشی جمهوری اسلامی به عنوان یک هدف حداکثری، جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای به هر شکل ممکن، تضعیف قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی، و ضربه زدن به شبکه نیروهای نیابتی آن. کندی پیشرفت مذاکرات کنونی ناشی از این واقعیت است که جمهوری اسلامی حاضر به واگذاری مؤلفه‌های اصلی قدرت خود نیست، زیرا آن را معادل از دست رفتن بقا می‌داند. اسرائیل این مؤلفه‌ها را تهدیدی غیرقابل قبول تلقی می‌کند. آمریکا نیز میان این دو، به دنبال مدیریت بحران بدون ورود به یک جنگ پرهزینه تمام‌عیار است. در نتیجه، نه جنگ قادر به حل این تضاد بوده و نه دیپلماسی توانسته آن را برطرف کند، و فعلاً کشمکش در سطوح مختلف ادامه دارد.

۳. دو موضع متفاوت

در قبال رویدادهایی مانند کشتار دی‌ماه و جنگ ۴۰ روزه آمریکا و اسرائیل با ایران، دو رویکرد متفاوت در میان طیف‌های مختلف اپوزیسیون ایران شکل گرفت. یک گرایش، چه از راست سلطنت‌طلب و چه در میان بخشی از نیروهای چپ، با تکیه بر هیجان سیاسی و ارزیابی‌های شتاب‌زده، مردم را بی‌پروا به خیابان فرا می‌خواند یا جنگ خارجی را «فرصتی» برای سقوط جمهوری اسلامی قلمداد می‌کرد. این رویکرد، بدون توجه به توازن قوا، آمادگی سازمانی، رهبری، اهداف روشن و هزینه انسانی، عملاً مردم بی‌دفاع را در برابر ماشین سرکوب یا ویرانی جنگ تنها می‌گذاشت.

در برابر آن، گرایش دیگر هشدار می‌داد که فراخوان خیابانی بدون سازمان‌یابی، رهبری و برنامه روشن، در شرایطی که جمهوری اسلامی دست به ماشه است، می‌تواند به فاجعه منجر شود. این گرایش در این مرحله بر اشکال مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر مبارزه، از جمله اعتصاب عمومی، سازمان‌یابی محلات و محیط‌های کار، و ایجاد رهبری جمعی تأکید

می‌کرد. در مورد جنگ نیز همین نگاه معتقد بود که حمله خارجی نه تنها به آزادی نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند جامعه را از مبارزه مستقل (نظیر خیزش دیماه ۱۴۰۴، با شعار «نان، کار، آزادی») علیه رژیم عقب براند، جنایت‌های داخلی را به حاشیه ببرد، فضای امنیتی را تشدید کند و حتی به بقای حکومت یاری رساند.

تجربه عملی نشان داد که سیاست اول ماجراجویانه، غیرمسئولانه و متکی بر امید بستن به نیروهای مرتجع خارجی، شوک‌های خیابانی یا نظامی بود. اما سیاست دوم، با تأکید بر سازمان، آگاهی، توازن قوا و استقلال مبارزه مردم، واقع‌بینانه‌تر و مسئولانه‌تر بود.

۴. چشم‌انداز محتمل

به احتمال زیاد، مذاکرات ایران و آمریکا حتی اگر به یک توافق استراتژیک و پایدار نینجامد، که در شرایط کنونی بعید است، دست‌کم به تمدید آتش‌بس و شکل‌گیری یک دوره «نه جنگ، نه صلح» منجر خواهد شد. این دوره می‌تواند شامل مذاکرات طولانی، تهدیدهای متقابل، فشارهای سیاسی و اقتصادی، و آماده‌باش دائمی باشد. دولت آمریکا احتمالاً از سر محاسبه هزینه، مخالفت‌های وسیع داخلی و منطقه‌ای، و فایده تمایل چندانی به ازسرگیری فوری جنگ نخواهد داشت. آمریکا ترجیح خواهد داد همان سیاست آشنای فشار حداکثری را با اشکال گوناگون ادامه دهد: تحریم، انزوای دیپلماتیک، تهدید نظامی، فرسایش اقتصادی، و امتیازگیری مرحله‌ای. معنای این وضعیت آن است که جمهوری اسلامی، حتی در غیاب جنگ مستقیم، همچنان زیر فشار شدید باقی خواهد ماند. اما این فشارها رژیم را در برابر یک دوراهی تاریخی قرار می‌دهند:

الف) عقب‌نشینی و تغییر آرایش درونی حاکمیت: تسلیم نسبی در برابر فشارها، هرچند ممکن است موقتاً از شدت بحران بکاهد، به احتمال زیاد به جابه‌جایی در آرایش و چهره‌های رهبری آینده جمهوری اسلامی منجر می‌شود؛ یعنی نوعی تجدید آرایش رهبری از بالا برای حفظ کلیت نظام با هزینه‌ای کمتر.



➡ شواهد نشان می دهد که حامیان این سیاست فعلا دست بالا را دارند.

ب) حرکت به سوی الگوی بقا از طریق انزوا: تسلیم نشدن می‌تواند به معنای انتخاب مسیر سرکوب، اقتصاد بسته، جامعه کنترل‌شده، و حرکت به سوی سلاح اتمی به‌عنوان تضمین نهایی بقا باشد؛ الگویی نزدیک به کره شمالی. اما چنین مسیری تنها به تعویق انداختن فاجعه است. اگر این گزینه دنبال شود، جنگ دیگری با اسرائیل از یک احتمال دور به یک چشم‌انداز جدی تبدیل خواهد شد.

در هر دو حالت، نتیجه روشن است: بحران رژیم حل نمی‌شود، بلکه فقط شکل آن تغییر می‌کند.

«ایران پس از جنگ: چشم‌اندازها و وظایف ما» مقدمه

پایان عملی جنگ و رسمی شدن آتش‌بس را نباید به معنای برقراری صلح پایدار در خاورمیانه تلقی کرد. آنچه در جریان است، تجدید آرایش همان بحران پیشین در شکلی دیگر است. درک این تمایز، پایه هر تحلیل و هر استراتژی عملی است. این گزارش به بررسی دلایل این آتش‌بس و تأثیرات آن بر آرایش نیروهای منطقه و داخل ایران می‌پردازد و وظایف پیش روی ما را تبیین می‌کند.

۱. ضرورت آتش‌بس و تفاهم

شرایطی که آتش‌بس را ممکن و ناگزیر کرد، در واقع از همان منطق مادی بحرانی سرچشمه می‌گیرد که اساس جنگ را لازم کرده بود. با این حال، آمریکا و قدرت‌های منطقه‌ای تمایلی به ادامه جنگ نداشتند. هزینه‌های اقتصادی سنگین، ناامنی بازارهای انرژی و کشتیرانی از خلیج فارس تا مدیترانه، و نیاز سرمایه جهانی به حداقل ثبات برای سودآوری، از جمله دلایل این عدم تمایل بودند. اسرائیل نیز، علیرغم تمایلش به تداوم جنگ، به دلیل وابستگی حیاتی به پشتیبانی آمریکا، ناچار شد با این تفاهم‌نامه همراهی کند. افزون بر این، ادامه جنگ می‌توانست انزوای بین‌المللی بیشتر، فشار افکار عمومی جهانی، و حتی شکاف‌های درونی در آمریکا، (از جمله بیشتر شدن شکاف بزرگ در بین افکار عمومی و کابینه و شخص ترامپ) و اسرائیل را تعمیق بخشد.

۲. تفاهم‌نامه جدید و تغییر در آرایش نیروها

پرسش اصلی این نیست که آیا جمهوری اسلامی امتیاز بیشتری گرفت یا آمریکا، بلکه این تفاهم‌نامه چه تغییری در آرایش نیروهای طبقاتی و سیاسی منطقه و در توازن قوای داخلی ایران ایجاد می‌کند. برجام ۲۰۱۵ تنها یک توافق فنی هسته‌ای نبود؛ بلکه گشایش نسبی اقتصادی به دنبال داشت، تکنوکرات‌ها و «بورژوازی لیبرال - رانتی» را موقتاً تقویت کرد و نیروهای تندرو را نسبتاً به حاشیه راند. برجام در شرایطی شکل گرفت که آمریکا در چارچوب نظمی نسبتاً باثبات برای مهار برنامه هسته‌ای ایران عمل می‌کرد و جمهوری اسلامی به دنبال کاهش تحریم‌ها برای ادامه همان مدل «سرمایه‌داری رانتی - نظامی» بود.

اما تفاهم جدید پس از یک جنگ منطقه‌ای واقعی و در بستر بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی، رقابت آمریکا و چین، و آسیب دیدن نظم آمریکامحور در خاورمیانه بسته می‌شود. ما با مرحله تازه‌ای از بحران هژمونی در منطقه روبه‌رو هستیم، نه بازگشت به وضعیت نسبتاً باثبات سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶. این تفاهم‌نامه پایان بحران نیست، بلکه صورت‌بندی تازه‌ای از همان بحران منطقه‌ای است.

۳. فاکتورهای اصلی در آرایش جدید منطقه‌ای

• **عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس:** این کشورها با سرمایه‌گذاری‌های عظیم در پروژه‌هایی مانند شهر نئوم و مناطق آزاد، به ثبات قیمت نفت و امنیت مسیرهای کشتیرانی وابسته‌اند. نزدیکی نسبی عربستان و ایران و ارتباط با چین در چارچوب «کمربند و جاده» نشان می‌دهد که این کشورها به دنبال بازی در چند زمین قدرت هستند، نه فقط زمین آمریکا.

• **آمریکا و اسرائیل:** آمریکا می‌خواهد کنترل منطقه و را حفظ و سلطه کامل پترودلار را احیا کند، اما درگیر جنگ فرسایشی جدید نشود. دولت راست‌گرای اسرائیل اما با تکیه بر ناسیونالیسم افراطی می‌خواهد مسئله جمهوری اسلامی را با خشونت هرچه زودتر «یکسره» کند.

۴

• **جمهوری اسلامی:** شبکه نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی، از حزب‌الله و حوثی‌ها تا برخی گروه‌های عراقی، بخشی از ضربه‌ها را خورده است. هزینه مالی، لجستیکی و سیاسی حفظ این شبکه‌ها بالا رفته، در حالی که داخل کشور فقر، تورم و نارضایتی به مراتب شدیدتر شده است. این وضعیت امکان افشای ماهیت ضدملی و ضدطبقاتی این سیاست‌ها را از طریق تضاد میان هزینه‌های خارجی و نیازهای داخلی فراهم می‌آورد.

• **روسیه و چین:** این دو قدرت آلترناتیو ضدسرمایه‌داری نیستند، بلکه قدرت‌های سرمایه‌داری - دولتی هستند که از رقابت با آمریکا سود می‌برند، اما منطق سود و بازار را بازتولید می‌کنند. هیچ‌کدام به بی‌ثباتی مهارناپذیر علاقه‌ای ندارند.

• **اروپا:** برخلاف دوره برجام، اروپا این بار بیشتر دنبال‌کننده است. بحران‌های داخلی، از انرژی و مهاجرت تا رشد راست افراطی، توان مانور آنها را کاهش داده است.

۴. تأثیر تفاهم‌نامه بر ساختار داخلی جمهوری اسلامی

ادامه حیات جمهوری اسلامی در شکل فعلی آن، راه حل اقتصادی ندارد و راه حل سیاسی آن نیز بحران‌های سیاسی به دنبال دارد. جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه‌داری رانتی - نظامی - ایدئولوژیک است. تفاهم‌نامه این ماهیت را زیر سؤال نمی‌برد؛ تنها شیوه اداره و بقا را تعدیل می‌کند: کمی نرمش در سیاست خارجی، بدون باز شدن واقعی فضای سیاسی. حاکمیت به جای حل بحران، شکل مدیریت بحران را عوض می‌کند.

بحران‌های چندلایه‌ای که حتی با کاهش فشار خارجی سر جای خودشان می‌مانند، شامل بحران مشروعیت با میراث خیزش‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱؛۱۴۰۴، بحران اقتصادی با تورم، بیکاری و سقوط ارزش پول؛ بحران رابطه دولت با جامعه؛ بحران زیست‌محیطی؛ و بحران صندوق‌های بازنشستگی هستند. این‌ها نشانه‌های یک سرمایه‌داری پیرامونی رانتی هستند که قادر به انباشت باثبات نیست و مدام بین رانت‌پاشی برای شبکه‌های قدرت و سرکوب خشن اعتراضات اجتماعی نوسان می‌کند.

حکومت احتمالاً پس از تفاهم‌نامه وعده‌هایی مطرح خواهد کرد: آزاد شدن بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده، افزایش فروش نفت، فعال شدن پروژه‌های بزرگ، کاهش نسبی تنش در بازار ارز. اما در ساختار موجود، این گشایش پیش از آنکه به سفره مردم برسد، صرف ترمیم کسری بودجه دولت، تقویت نهادهای امنیتی، احیای شرکت‌های شبه‌دولتی و تزییق رانت به پیمانکاران نزدیک به قدرت خواهد شد.

نتیجه واقعی توزیع دوباره رانت میان سپاه و شبکه‌های اقتصادی‌اش، بنیادها، پیمانکاران بزرگ نفت و گاز و لایه‌هایی از بورژوازی تجاری وابسته خواهد بود. در پایین اما فقر، بیکاری، قراردادهای موقت، بحران مسکن، فرسودگی صندوق‌های بازنشستگی و نابرابری طبقاتی پابرجا می‌ماند.

تجربه جمهوری اسلامی نشان داده که هر زمان فشار خارجی کم شده، لزوماً فضای سیاسی داخلی باز نشده است؛ گاهی برعکس. حکومت که خود را از خطر مداخله خارجی نسبتاً مطمئن‌تر می‌دید، با شدت بیشتری به سرکوب داخلی پرداخته است. پس از تفاهم اخیر نیز محتمل است که کنترل خیابان تشدید شود؛ فشار بر فعالان کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان و روزنامه‌نگاران افزایش یابد؛ تشکل‌های مستقل زیر ضرب بروند (تشدید سیاست های سرکوب در حال حاضر نمایانگر غلبه سرکوب است، اما کمک به بهبود معیشت هم محتمل می باشد)؛ و درون ساختار قدرت، تصفیه‌های تازه برای حذف رقبای درونی صورت گیرد. آرامش در جبهه‌ها می‌تواند با تشدید اختناق در داخل همراه شود، مگر آنکه فشار سازمان‌یافته اجتماعی خلافش را تحمیل کند.

۵. گرایش‌های درونی جمهوری اسلامی و فضای انتظار در جامعه

در درون جمهوری اسلامی دو گرایش برجسته‌تر می‌شود. گرایش افراطی - ایدئولوژیک هر نوع تفاهم با آمریکا را «خیانت» می‌داند و نگران موقعیت اقتصادی خود در تقسیم رانت جدید است. گرایش عملگرا - پراگماتیک برای حفظ نظام، کاهش فشار خارجی را ضروری می‌داند و می‌خواهد ثابت کند که هسته سخت قدرت می‌تواند با آمریکا معامله کند بدون آنکه در ماهیت استبدادی رژیم تغییری بدهد. اختلاف این

۱۰ مرداد ۱۴۰۵ - ۰۱ آگست ۲۰۲۶

دو گرایش بر سر شیوه بقاست، نه ماهیت نظام. هر دو در حفظ ساختار، جلوگیری از شکل‌گیری قدرت مستقل مردم و مهار جنبش‌های کارگری، زنان، جوانان و ملیت‌های تحت ستم اشتراک منافع دارند.

یکی از پیامدهای کوتاه‌مدت تفاهم‌نامه اخیر و ادامه مذاکرات، شکل‌گیری فضای انتظار در بخشی از جامعه است. مردم می‌پرسند آیا دلار پایین می‌آید، آیا اشتغال بهتر می‌شود، آیا تورم کمی کنترل می‌شود. این انتظار می‌تواند موقتاً ریتم اعتراضات را کندتر کند. اما پایدار نیست اگر در زندگی واقعی مردم، در سفره و در محیط کار، تغییری محسوس ایجاد نشود. جامعه ایران بارها تجربه کرده که جمهوری اسلامی تلاش می‌کند این دوره انتظار را هر چه طولانی‌تر کند (نمونه دوره ۸ ساله پس از پایان جنگ ایران و عراق).

۶. تضعیف جریان‌های جنگ‌طلب و فرصت برای آلترناتیو دموکراتیک

یکی از نتایج سیاسی تفاهم اخیر، تضعیف نیروهایی است که استراتژی‌شان را بر بمباران، مداخله مستقیم خارجی و فروپاشی از بیرون بنا کرده بودند. جریان‌های جنگ‌طلب و سلطنت‌طلب که بر تشدید تقابل آمریکا و جمهوری اسلامی حساب باز کرده بودند، از منظر افکار عمومی و واقعیات سیاسی تضعیف می‌شوند. این تحول، اگر با تقویت بدیل‌های دموکراتیک، طبقاتی و مردمی همراه شود، می‌تواند فضای سیاسی را از دوقطبی «استبداد داخلی / مداخله امپریالیستی» خارج کند و راه را برای بدیل سومی مبنی بر آزادی، برابری، امنیت و رفاه، به نیروی آگاهی، تشکل، مبارزه و ستاد رهبری کننده‌ای که از دل این روند برمی‌خیزد، باز کند. اصلاح‌طلبان سال‌ها خود را نیروی عقلانیت و تنش‌زدایی با غرب معرفی کردند. اما اگر تفاهم اخیر مستقیماً از سوی هسته سخت قدرت، بدون واسطه اصلاح‌طلبان، پیش برود، این پیام را منتقل می‌کند که برای مذاکره با آمریکا نیازی به اصلاح‌طلبان نیست. نتیجه محتمل، تضعیف بیشتر جایگاه آن‌هاست، که هم تهدید است، از خطر جایگزینی ناکارآمدی‌شان با سرخوردگی و انفعال، و هم فرصت است، از آزاد شدن بخشی از نیروهای اجتماعی از توهم «اصلاح از بالا» و جستجوی راه‌حل‌های ریشه‌ای‌تر.

۷. فرصت‌های پیش روی جنبش‌های اجتماعی و وظایف ما

نفس توقف کشتار و کاهش ناامنی، یک فرصت واقعی است. در دوران جنگ، هر اعتراض کارگری و مردمی به بهانه جنگ سرکوب می‌شد. با کاهش تنش، دستگاه سرکوب همچنان پابرجاست، اما فضای عینی برای طرح مطالبات صنفی و سیاسی گسترده‌تر می‌شود.

در آغاز این دوره جدید، جنبش‌های اعتراضی برای کاهش هزینه مبارزه، بر اهدافی تمرکز می‌کنند که مستقیماً با دولت و نهادهای امنیتی درگیر نشوند: حقوق معوقه در کارخانه‌های خصوصی، قراردادهای موقت، اخراج‌های دسته‌جمعی، افزایش دستمزد متناسب با تورم، خصوصی‌سازی‌های ورشکسته‌ساز از قبیل هفت‌تپه، هپکو و آذراب و غیره. در کردستان علاوه بر عرصه‌های فوق تداوم جنبش‌های مدنی و فرهنگی که سنت‌های ریشه‌داری در این جامعه دارند، از جمله عرصه‌هایی هستند که می‌توانند از حاکم شدن فضای ناامیدی و سرخوردگی اجتماعی ناشی از شرایط جدید جلوگیری کنند.

در این وضعیت، یک تقسیم کار سیاسی - صنفی ضرورت دارد: حزب باید تبلیغ خود را بر آزادی‌های دموکراتیک، حق اعتصاب، حق تشکل مستقل و لغو سرکوب متمرکز کند و در همانحال نمایاندن افق سوسیالیسم را بویژه در ترویج پر رنگ نگه دارد؛ در حالی که فعالان کارگری در خط مقدم، از زبان نان، کار، قرارداد و ایمنی محیط کار و از مقاومت و اعتراضات مدنی سخن بگویند. این تقسیم کار هم سطح آگاهی طبقاتی را بالا می‌برد و هم به جنبش امکان می‌دهد در عین طرح مطالبات صنفی، پیوند ارگانیک با مبارزه سیاسی را حفظ کند. اما هم‌زمان باید این خطر را دائم گوشزد کرد: چرخش فاشیستی درون رژیم، تقویت بیشتر سپاه، امنیتی‌تر شدن فضا، و سرکوب خشن‌تر در حاشیه شهرها، رهنمود به هواداران داخل کشور این است که مطالبه‌گری مشخص را با احتیاط سازمانی حداکثری ترکیب کنند.

➡

→ وظیفه اساسی در این دوره آن است که اجازه داده نشود «انتظار منفعلانه» جای «سازمان‌یابی فعال» را بگیرد؛ بلکه این دوره به زمان روشنگری، پیوند میان هسته‌های مختلف اعتراض، و آماده‌سازی برای موج‌های بعدی مبارزه اجتماعی تبدیل شود.

۸. خیزش های سالهای ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۴ و درسهای آن

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران، فروریختن مرز میان نان و آزادی است. اگرچه جرقه برخی اعتراضات (مانند ۹۶ و ۹۸) با مسائل معیشتی و سوخت زده شد، اما به سرعت به سمت هدف قرار دادن پایه های استبداد دینی و کل ساختار سیاسی حرکت کرد. در سال ۱۴۰۴ نیز پیوند میان تورم کمرشکن و بی‌اعتمادی سیاسی به اوج خود رسید، که نشان‌دهنده این واقعیت است که جامعه دیگر بهبود معیشت را بدون تغییرات بنیادین سیاسی ممکن نمی‌بیند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ نقطه عطفی نه تنها سیاسی، بلکه فرهنگی بود. این خیزش با به چالش کشیدن پدرسالاری و استبداد بر بدن، دستاورد ملموسی همچون «به گور سپردن عملی قانون حجاب» و تغییر نگاه جامعه به برابری جنسیتی را بر جای گذاشت. این تغییرات فرهنگی، برخلاف نوسانات سیاسی، در عمق جامعه نهادینه شده‌اند.

از سال ۱۳۹۶ به بعد، اعتراضات از مراکز بزرگ و طبقه متوسط فراتر رفت و شهرهای کوچک و طبقات فرودست را به طور فعال درگیر کرد. همگرایی میان مطالبات معلمان، کارگران، بازنشستگان و دانشجویان نشان‌دهنده شکل‌گیری یک درد مشترک حول محور «عدالت و کرامت انسانی» است.

خیزش‌های این دوره، به ویژه در آبان ۹۸ و دی ۱۴۰۴، نشان داد که حکومت برای بقای خود هیچ خط قرمزی در استفاده از سبعت و کشتار جمعی (قتل‌عام معترضین) ندارد ، در این رابطه نقش فریبکارانه نیروهای راست‌گرا (سلطنت طلبان) و دخالت‌های خارجی (مانند ترامپ) نباید نادیده گرفت که در لحظات حساس به جای تقویت جنبش، موجب انحراف یا آسیب به آن شدند.

درس‌های برای آینده

• بزرگترین نقطه ضعف این خیزش‌های خودجوش، نبود رهبری واحد، فقدان حزب سراسری و تشکل‌های سیاسی که مقبولیت اجتماعی داشته باشند بوده است. فشار امنیتی و قطع اینترنت همواره این خلاء سازمانی را تشدید کرده است.
• مهم‌ترین درس برای زحمتکشان این است که آزادی‌های مدنی، عدالت اقتصادی و برابری جنسیتی تفکیک‌ناپذیرند. مبارزه برای نان بدون مبارزه با استبداد به نتیجه نمی‌رسد و بالعکس.

• بدون وجود تشکل‌های مستقل و مطالبات روشن و قابل حصول، حتی خیزش‌های عظیم نیز در دستیابی به تغییر فوری نظام سیاسی با محدودیت روبه‌رو می‌شوند.
• و نهایتاً پیروزی را نباید صرفاً با سقوط فوری حکومت سنجید؛ همبستگی جمعی، تقویت روحیه مقاومت و دگرگونی در فرهنگ سیاسی جامعه، دستاوردهایی هستند که زمینه‌ساز تحولات بزرگ آینده خواهند بود.

۹. تصویر کلی و وظیفه نیروهای چپ و رادیکال

تصویر کلی پس از تفاهم این است: در بالا تلاش برای بازسازی مرکز فرماندهی ضربه‌خورده، تجدید آرایش نهادهای امنیتی، توزیع دوباره رانت، و مهار شکاف‌های درون بلوک قدرت. در پایین تداوم و حتی تعمیق نارضایتی اجتماعی، فقر و نابرابری، بی‌آیندگی جوانان، خشم زنان از تبعیض و سرکوب، و تجربه سرکوب خشن در جنبش‌های اخیر. مسئله اصلی این نیست که آیا نارضایتی وجود دارد. نارضایتی عمیقاً وجود دارد. مسئله اصلی این است که این نارضایتی‌ها چگونه، در چه روندی، و با چه اشکال سازمانی می‌توانند به نیروی سیاسی و اجتماعی آگاه، پایدار و مؤثر تبدیل شوند.

اگر روند سازمان‌یابی از پایین ضعیف، پراکنده و بی‌برنامه بماند، بازسازی قدرت از بالا دست بالاتر را خواهد داشت، هرچند بحران را به‌طور کامل حل نخواهد کرد. اما اگر جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان، حاشیه‌نشینان و بازنشستگان بتوانند مطالبات اقتصادی و اجتماعی را با مطالبات دموکراتیک پیوند دهند، تجربه‌های پراکنده تشکل‌یابی را به شبکه‌های سراسری و پایدار تبدیل کنند، و حول افق روشنی از عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی متحد شوند، آن‌گاه تفاهم‌نامه نمی‌تواند آینده را به‌طور کامل در چارچوب معامله میان قدرت‌های بزرگ و هسته سخت رژیم محصور کند.

این‌جاست که وظیفه نیروهای چپ و رادیکال مشخص می‌شود: نه شرط‌بندی روی جنگ و مداخله خارجی، نه امید بستن به اصلاح از صدر هرم قدرت، بلکه ساختن پیوند زنده

میان مبارزه برای نان و کار با مبارزه برای آزادی و برابری، و سازماندهی آگاهانه این مبارزه در سطح سراسری.

وظایف و اولویت‌های ما

۱. رهایی از دو توهم زیان‌بار:

• توهم نجات از بیرون: نه فشار خارجی، نه حمله نظامی، و نه مداخله قدرت‌های جهانی، راه آزادی مردم ایران را هموار نخواهند کرد. این فشارها فقط موازنه میان نیروهای ارتجاعی را بازتنظیم می‌کند و هزینه آن را مردم می‌پردازند.

• توهم پیروزی بدون سازماندهی و رهبری سراسری و نیرومند. پیروزی تنها از ترکیب سه عنصر آگاهی، سازماندهی و رهبری حاصل می‌شود. در غیاب وجود این عناصر، فراخوان دادن به ریختن مردم به خیابان‌ها، تحمیل تلفات و بالا بردن هزینه تغییر در این جامعه است. بحران‌های درونی رژیم و شکاف در بالا، در غیاب آمادگی به معنای گفته شده، به رهایی مردم منجر نمی‌شود. فاصله میان تضعیف یک حکومت و سقوط آن را فقط نیروی سازمان‌یافته مردم می‌تواند پر کند. این دو رویکرد، ستون فقرات سیاست ما در دوره پیش‌رو است.

۲. لزوم طرح تاکتیک‌های روشن در پرتو استراتژی عمومی حزب کمونیست ایران:

الف) جدی گرفتن پیروزی‌های ظاهراً کوچک و گام به گام: مردم از کسب هر دستاوردی برای برداشتن گام‌های بعدی نیرو می‌گیرند. اگر به تجربه ۴۷ سال مبارزه و مقاومت علیه جمهوری اسلامی رجوع کنیم، یک نتیجه اساسی به دست می‌آید: تمام عقب‌نشینی‌های این رژیم، حتی آنجا که آشکارا با ذات و ایدئولوژی‌اش در تضاد بوده، فقط و فقط تحت فشار مبارزات اجتماعی و سیاسی مردم تحمیل شده است. این واقعیت نشان می‌دهد که مردم ایران، اگرچه هنوز به هدف نهایی خود دست نیافته‌اند، اما مبارزاتشان بی‌حاصل نبوده است. هیچ‌یک از این رنج‌ها «آب در هاون کوبیدن» نبوده است. برعکس، هر موج مبارزه، تجربه، آگاهی، جسارت و ظرفیت تازه‌ای برای نبردهای بعدی انباشته کرده است.

ب) تبدیل فشار اجتماعی به سازمان‌یابی پایدار: دوره پیش‌رو، دوره تداوم فشار بر حکومت خواهد بود. اما اگر قرار است این فشارها به بهبود واقعی شرایط زندگی مردم و گشایش سیاسی بیانجامد، یک شرط تعیین‌کننده وجود دارد و آن هم اینکه از درون هر مبارزه محلی و یا سراسری، سازمان‌یافته‌تر بیرون آمد. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که مسیر آینده دگرگونی اجتماعی و سیاسی در ایران از شورش‌های انفجاری، هرچند قهرمانانه و گسترده، اما فاقد سازمان و رهبری پایدار، عبور نمی‌کند. این خیزش‌ها می‌توانند دیوار ترس را فرو بریزند، اما به‌تنهایی قادر نیستند موازنه قوا را به‌طور ماندگار تغییر دهند. ازاین‌رو، وظیفه مرکزی ما آن است که در پرتو استراتژی روشن حزب، تاکتیک‌های سیاسی قابل دسترس، عملی و سازمان‌دهنده را تعیین کنیم. محور این تاکتیک‌ها باید ایجاد و تقویت تشکل‌های مستقل باشد. باید در متن نبردهای روزمره برای نان، کار، آزادی، برابری و... این شبکه‌های سازمان‌یافته را ساخت.

پایان جنگ می‌تواند، و باید، آغاز مرحله‌ای تازه از مبارزات وسیع و آگاهانه برای کسب حق اعتصاب و حق تشکل باشد. تا زمانی که این حقوق به‌صورت رسمی و عملی بر ساختار قدرت تحمیل نشود، مبارزه برای خواسته‌های معیشتی ناگزیر پراکنده، موضعی و کم‌اثر می‌ماند. اما با تحمیل و تثبیت این حقوق، مبارزه برای نان، مسکن، درمان و آموزش در مسیر سراسری و مؤثرتری قرار می‌گیرد و راه برای برداشتن گام‌های بعدی هموارتر می‌شود.

امروز بیش از هر زمان دیگر، کارگران و زحمتکشان نیازمند آن‌اند که از تنهایی و پراکندگی بیرون بیایند، حلقه‌های همبستگی در محیط‌های کار و محله‌ها از تشکیل یک تعاونی یا صندوق همبستگی مال گرفته تا اشکال گسترده‌تر از سازمان‌یابی ایجاد کنند. برای ساختن تشکل‌های مستقل و واقعی، قدم‌های کوچک اما پیگیر بردارند. بحران‌های پی‌درپی نشان داده است که تنها از دل اتحاد، تشکل و مبارزه جمعی است که می‌توان در برابر این طوفان ایستاد و افق یک زندگی شایسته‌تر را گشود.

۳. جایگاه جنبش کارگری

در میان همه عرصه‌ها، جنبش کارگری جایگاهی کلیدی دارد. اگر جنبش کارگری بتواند در دوره پس از جنگ دو مطالبه کلیدی را به حکومت تحمیل کند، گره بسیاری از جنبش‌های دیگر نیز گشوده خواهد شد: حق تشکل مستقل و حق اعتصاب، هر دو به معنای وسیع کلمه.

• **حق اعتصاب:** صرفاً به معنای دست کشیدن از کار نیست. اعتصاب، اگر به رسمیت شناخته شود، یک بسته کامل از حقوق و امکانات را در دل خود حمل می‌کند: حق تجمع و راهپیمایی، مصونیت از اخراج و مجازات به دلیل اعتصاب،

۱۰ مرداد ۱۴۰۵ - ۰۱ آگست ۲۰۲۶

حق چانه‌زنی جمعی و عقد قراردادهای دسته‌جمعی، حق اطلاع‌رسانی برای جلب حمایت عمومی، حق همبستگی و دعوت به اعتصاب حمایتی، حق امنیت فیزیکی کارگران در جریان اعتصاب، حق برگزاری پیکت و تجمع در برابر محل کار، حق دسترسی به محل کار، و نیز حق برخورداری از حمایت اجتماعی و مالی، از جمله صندوق‌های اعتصاب. به بیان دیگر، اعتصاب فقط توقف کار نیست؛ بلکه تبدیل نیروی پراکنده کارگران به اهرم فشار اجتماعی است.

• **حق تشکل مستقل:** حقی است که بر پایه آن کارگران باید بتوانند آزادانه سندیکا، اتحادیه، انجمن یا هر نهاد صنفی مستقل دیگری را ایجاد کنند، به آن بپیوندند، نمایندگان واقعی خود را برگزینند و به شکلی جمعی از حقوق شغلی، مزدی و انسانی خویش دفاع کنند. لازمه این حق، ممنوعیت اخراج، تهدید، فشار، پرونده‌سازی و هر نوع ممانعت از فعالیت صنفی است. تشکل مستقل یعنی کارگر از حالت فردی تنها و بی‌پناه بیرون بیاید و به بخشی از یک اراده جمعی بدل شود. بدون این دو حق، طبقه کارگر همواره پراکنده، بی‌پناه و سرکوب‌پذیر خواهد ماند. اما با تحمیل این دو حق، امکان پیوند میان مبارزات صنفی و سیاسی، میان مطالبات اقتصادی و آزادی‌های دموکراتیک، جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌شود.

«وظایف ما در کردستان»

مقدمه

در شرایط کنونی پساجنگ، با توجه به مختصات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی جامعه کردستان، و با در نظر گرفتن ظرفیت‌ها، سابقه مبارزاتی و تجربه‌های انباشته‌شده این جامعه، ضروری است که فعالین حزبی بیش از پیش به سوی فعالیت‌های اجتماعی، توده‌ای و ریشه‌دار در زندگی روزمره مردم سوق داده شوند. مبارزه سیاسی اگر از متن جامعه، از نیازهای واقعی مردم و از مطالبات ملموس کارگران، زنان، جوانان، معلمان، کولبران، زحمتکشان شهری و روستایی فاصله بگیرد، به سطح شعارهای کلی و انتزاعی محدود می‌ماند. از همین رو، جهت‌گیری تاکتیکی در این دوره باید بر این اصل استوار باشد که فعالیت سیاسی و حزبی در دل مبارزات اجتماعی جاری حضور فعال داشته باشد و از طریق سازمان‌دهی، آگاهی‌بخشی و پیوند دادن مطالبات گوناگون، راه را برای تحقق اهداف بلندمدت و استراتژیک هموار کند.

در رابطه آنچه که در کردستان می گذرد اشاره به ایجاد «مرکز همپیمانی احزاب کردستان» نیز مسئله مهمی است که یاد آوری آن در این مقدمه ضروری است. کومه‌له با وجود مشارکت فعال در روند «مرکز دیالوگ»، سند «همپیمانی» را امضا نکرد و در این زمینه دلایل خود را به روشنی طی اطلاعیه ای منتشر نمود:

- دیالوگ بله، اما با شفافیت: کومه‌له از دیالوگ متمدنانه میان احزاب کردستان حمایت می‌کند، اما خواهان به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌های واقعی، رقابت سالم سیاسی، و پذیرش داوری دموکراتیک مردم است، نه پنهان‌کردن اختلافات.

- مرزبندی‌های استراتژیک کومه‌له: اتحاد با جنبش کارگری سراسر ایران؛ مخالفت با همراهی با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل؛ مقابله با اپوزیسیون راست‌گرا و سلطنت‌طلب؛ و رد هم‌پیمانی با مجاهدین خلق. سند هم‌پیمانی در این محورها فاقد شفافیت است.

- تقدم سیاست بر نهادسازی: پیش از توافق بر سر برنامه مشترک، باید سیاست و تاکتیک روشنی برای شرایط کنونی وجود داشته باشد؛ ایجاد نهادهایی مثل «کمیته دیپلماسی مشترک» بدون سیاست مشخص، بی‌اثر یا حتی بحران‌زا خواهد بود.

- مسئله نیروی مسلح: کومه‌له معتقد است سلاح نباید در اختیار احزاب بماند، بلکه باید تحت کنترل نهادهای منتخب مردمی قرار گیرد؛ ایده «سپاه کردستانی» واحد تحت فرماندهی احزاب را خطرناک می‌داند چون اختلاف حزبی می‌تواند آن را به گروه‌های متخاصم تجزیه کند.

- حاکمیت مردمی، نه تقسیم قدرت میان احزاب: هرگونه خلأ قدرت باید با نهادهای دموکراتیک مردمی (محلات، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها) پر شود، نه با تقسیم قدرت میان احزاب.

- هشدار درباره نقش آمریکا و اسرائیل: کومه‌له با توجه به اخباری که حول و حوش امضاء این سند در جریان بود، با ابراز نگرانی در این مورد هشدار داد که سیاست همسویی با آمریکا و اسرائیل برای جنبش کردستان فاجعه بار خواهد بود.

- کومه‌له همچنان «مرکز دیالوگ» را دستاوردی مثبت می‌داند و از ادامه گفت‌وگو حمایت می‌کند.

→

➡ - عدم امضای این سند به معنای کناره‌گیری از همکاری نیست؛ کومه‌له همچنان خواهان همکاری بر پایه صداقت و احترام به تفاوت‌هاست.

- نهایتا موضع ما این بود: اتحادی که بر پایه پنهان‌کردن تفاوت‌ها بنا شود، در لحظات حساس فرومی‌پاشد؛ و وضوح امروز بهتر از بحران فرداست.

۱. جهت‌گیری تاکتیکی و پیوند آن با اهداف استراتژیک
تاکتیک‌های امروز نباید اموری جدا از اهداف نهایی تلقی شوند. برعکس، هر گام در جهت سازمان‌یابی کارگران، هر تلاش برای ایجاد تشکل‌های زنان، هر حرکت در دفاع از آزادی‌های دموکراتیک، هر فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و هر مطالبه برای آموزش به زبان مادری، اگر آگاهانه و در چارچوب یک افق روشن اجتماعی پیش برده شود، می‌تواند حلقه‌ای از زنجیره مبارزه برای دگرگونی بنیادی جامعه باشد. به بیان دیگر، سیاست تاکتیکی درست پلی است میان نیازهای فوری مردم و اهداف استراتژیک آینده؛ پلی که از یک سو شرایط زندگی را به طور نسبی بهبود می‌بخشد و از سوی دیگر، توده‌های مردم را با ضرورت سازمان‌یابی، اتحاد و دخالت مستقیم در سرنوشت خود آشنا می‌کند.

الف) حضور فعال در انجمن‌های صنفی کارگری: یکی از عرصه‌های مهم این جهت‌گیری، حضور فعال‌تر در انجمن‌های صنفی کارگری موجود در شهرهای کردستان است. طبقه کارگر و زحمتکشان در شرایطی زندگی می‌کنند که تورم، بیکاری، دستمزدهای ناچیز، نبود بیمه و امنیت شغلی، زندگی آنان را به شدت تحت فشار قرار داده است. فعالین حزبی باید در متن مبارزات جاری کارگران حضور داشته باشند؛ در پیگیری مطالبات معیشتی، در حمایت از معلمین، بازنشستگان کارگری، کارگران کارگاهها، کشاورزی، ساختمانی، کارگران خدماتی (شامل کارگران پلاتفرمی)، کارگران فصلی و کولبران، و در ایجاد صندوق‌های همبستگی مالی نقش عملی ایفا کنند. چنین فعالیتی به آنان تجربه تشکل، تصمیم‌گیری جمعی و اتکا به نیروی خود را می‌آموزد. این همان نقطه‌ای است که مبارزه روزمره برای نان و کار، به افق وسیع‌تر حاکمیت توده‌ای و عدالت اجتماعی پیوند می‌خورد.

ب) سازمان‌دهی زنان حول حقوق پایه‌ای: عرصه مهم دیگر، سازمان‌دهی زنان حول حقوق پایه‌ای و بر مبنای بیانیه حقوق زن است. ستم بر زنان در جامعه کردستان مانند همه جای ایران با ساختارهای طبقاتی، مردسالارانه، مذهبی و سیاسی گره خورده است. در کردستان، زنان همزمان با اشکال مختلف ستم روبه‌رو هستند: تبعیض جنسیتی، فشارهای سنتی و مذهبی، نابرابری اقتصادی، خشونت خانگی، قتل‌های ناموسی، محدودیت در اشتغال و مشارکت اجتماعی، و محرومیت از حقوق برابر در خانواده و جامعه. از این رو، ایجاد تشکل‌های زنان، جمع‌های محلی، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر توازن اجتماعی داشته باشد. مبارزه برای حق پوشش اختیاری، حق اشتغال، دستمزد برابر، حق طلاق، حضانت، مقابله با خشونت خانگی و دفاع از استقلال فردی و اجتماعی زنان، بخشی از ساختن جامعه‌ای برابر و آزاد در آینده است. هر گامی که زنان را از انزوا بیرون آورد و به نیرویی سازمان‌یافته و دخال‌تگر در جامعه تبدیل کند، در واقع گامی در مسیر تحول اجتماعی عمیق‌تر است.

ج) دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و مدنی: دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و مدنی نیز یکی از محورهای اساسی این سیاست است. آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی اعتراض، آزادی مطبوعات، حق تجمع، حق فعالیت احزاب و انجمن‌ها، و حق دخالت مردم در اداره امور خود، مطالباتی عمومی و حیاتی‌اند. در کردستان، این مطالبات با مسئله ملی، طبقاتی و اجتماعی درهم‌تنیده‌اند. مردم کردستان نه فقط خواهان رفع تبعیض ملی و پایان دادن به فضای امنیتی هستند، بلکه خواهان مشارکت مستقیم در تعیین سرنوشت خود و اداره جامعه خویش‌اند. بنابراین فعالیت در زمینه آزادی‌های دموکراتیک باید بر پایه «بیانیه حقوق مردم زحمتکش در کردستان» و «برنامه کومه‌له برای حاکمیت توده‌ای» پیش برده شود. دفاع از زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی، اعتراض به سرکوب معلمین، دانشجویان، بازنشستگان، کولبران، کارگران، زنان و جوانان، مطالبه رفع فضای نظامی و امنیتی از شهرها و روستاها، و ترویج ایده شوراها و نهادهای مردمی، همگی می‌توانند آزادی سیاسی را از یک شعار کلی به نیاز زنده و روزمره مردم تبدیل کنند.

د) فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و دفاع از آموزش به زبان مادری: فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و دفاع از آموزش به زبان مادری نیز باید جایگاه برجسته‌ای در کار اجتماعی فعالین داشته باشد. فرهنگ و هنر از مؤثرترین ابزارها برای ارتباط با توده‌های وسیع مردم‌اند. شعر، موسیقی، تئاتر،

ادبیات، سینما، هنر خیابانی و فعالیت‌های فرهنگی محلی می‌توانند پیام آزادی، برابری و مقاومت را به زبانی ملموس و قابل فهم منتقل کنند. در کنار آن، دفاع از زبان کردی و حق آموزش به زبان مادری، دفاع از حق برابر مردم کردستان است. این مطالبه را باید با مبارزه برای آموزش رایگان، برابر، دموکراتیک و رهایی‌بخش پیوند زد. همچنین بحران محیط‌زیست، نابودی جنگل‌ها، کم‌آبی، آلودگی، تخریب مراتع و بی‌توجهی به منابع طبیعی، مستقیماً زندگی زحمتکشان، روستاییان و نسل آینده را تهدید می‌کند. فعالیت‌های زیست‌محیطی می‌توانند جوانان، معلمان، دانشجویان، روستاییان و فعالین شهری را در یک میدان مشترک گرد آورند و حس مسئولیت جمعی نسبت به آینده جامعه را تقویت کنند.

ه) پیوند مطالبات مختلف: نکته تعیین‌کننده در همه این عرصه‌ها، پیوند دادن مطالبات ملی، طبقاتی، جنسیتی و دموکراتیک در قالب‌های اجتماعی و زنده است. هیچ‌یک از این مطالبات نباید جدا از دیگری دیده شود. کولبر فقط قربانی فقر نیست؛ او همزمان قربانی ستم ملی، بی‌عدالتی اقتصادی، سرکوب امنیتی و نبود فرصت‌های برابر است. زن کارگر کرد فقط با تبعیض جنسیتی روبه‌رو نیست؛ او همزمان زیر فشار استثمار طبقاتی و ستم ملی نیز قرار دارد. معلمی که برای آموزش به زبان مادری مبارزه می‌کند، تنها یک مطالبه فرهنگی را طرح نمی‌کند، بلکه برای عدالت آموزشی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت نیز می‌جنگد. بنابراین وظیفه فعالین این است که این پیوندها را در عمل، در شعارها، در تشکل‌ها و در فعالیت‌های روزمره نشان دهند تا کارگر، زن، جوان، دانشجو، معلم، کولبر و روستایی خود را جزئی از یک مبارزه مشترک احساس کند.

و) تمرین جامعه آزاد و برابر از امروز: اهمیت این جهت‌گیری‌ها در آن است که اهداف بلندمدت را از سطح شعار به تجربه اجتماعی تبدیل می‌کند. اگر هدف نهایی، جامعه‌ای آزاد، برابر، شورایی، سوسیالیستی و متکی بر حاکمیت توده‌هاست، این جامعه باید از امروز در اشکال کوچک‌تر تمرین و تجربه شود. وقتی کارگران برای دفاع از حقوق خود انجمن، کمیته یا صندوق همبستگی ایجاد می‌کنند، در واقع اداره جمعی را تمرین می‌کنند. وقتی زنان تشکل مستقل می‌سازند، پایه‌های جامعه‌ای برابر را می‌گذارند. وقتی مردم برای زبان مادری، آزادی تشکل، محیط‌زیست و حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند، حق دخالت مستقیم در سرنوشت خود را به میدان می‌آورند.

این‌ها اجزای زنده مسیر رسیدن به تحول اجتماعی‌اند.

ز) دو نتیجه همزمان: بر این اساس، اجرای چنین سیاستی دو نتیجه همزمان دارد. نخست، شرایط زندگی مردم را در حد امکان و به طور نسبی بهبود می‌بخشد؛ زیرا مبارزه برای دستمزد، بیمه، امنیت شغلی، حقوق زنان، آزادی‌های مدنی، آموزش به زبان مادری و حفظ محیط‌زیست، پاسخ به نیازهای واقعی و فوری جامعه است. دوم، افق انقلاب و تحول اجتماعی را روشن‌تر و ملموس‌تر می‌کند؛ زیرا مردم در جریان همین مبارزات می‌آموزند که بدون تشکل، همبستگی و دخالت مستقیم خود نمی‌توانند سرنوشتشان را تغییر دهند. به این ترتیب، مبارزه توده‌ای و اجتماعی نه عقب‌نشینی از اهداف استراتژیک است و نه جایگزین آن، بلکه راه واقعی نزدیک شدن به آن است.

ح) انقلاب محصول انباشت تجربه: در نهایت، انقلاب اجتماعی با فرمان، شعار یا انتظار منفعلانه شکل نمی‌گیرد. انقلاب محصول انباشت تجربه، سازمان، آگاهی، اعتماد، همبستگی و حضور فعال توده‌ها در مبارزات روزمره است. سیاست درست در این دوره آن است که فعالین حزبی در دل جامعه، در کنار مردم و در متن مطالبات زنده آنان حضور یابند؛ مبارزات پراکنده را به هم پیوند دهند؛ افق رهایی‌بخش و برابرطلبانه را در عمل نشان دهند؛ و گام به گام شرایط ذهنی و عینی لازم برای تحول اجتماعی را فراهم سازند. این همان مسیری است که هم زندگی امروز را انسانی‌تر می‌کند و هم چشم‌انداز آینده‌ای آزاد، برابر و متکی بر اراده مردم را به واقعیتی دست‌یافتنی‌تر تبدیل می‌سازد.

۲. امنیت و ادامه کار در دوره پساجنگ

ماه‌های نخست پس از پایان جنگ، روزهای حساس و تعیین‌کننده‌ای هستند. جمهوری اسلامی در این مرحله عجله دارد و می‌خواهد پیش از شکل‌گیری هر موج اعتراضی، دست به کار شود. این خطر به ویژه متوجه فعالین سیاسی در سطوح مختلف است. این مسئله تنها مربوط به کردستان هم نیست. همه فعالین داخل کشور باید با حداکثر هوشیاری عمل کنند. آمادگی سیاسی و تشکیلاتی باید حفظ شود. در این دوره باید خونسرد بود و محتاطانه عمل کرد. تا زمانی که حزب از مجاری رسمی خود خط مشی روشن‌تری اعلام کند، از هر اقدامی که بتواند به نیروهای سرکوبگر بهانه بدهد، باید

خودداری شود. هوشیاری امروز، شرط ادامه مبارزه فرداست.

۳. تشکیلات علنی کومه‌له در اقلیم کردستان

الف) **جایگاه مبارزه مسلحانه:** گرچه در طول بیش از دو دهه گذشته، پیشمرگان کومه‌له در راستای ارزیابی عینی از شرایط جدید، دست به عملیات نظامی تهاجمی علیه نیروهای جمهوری اسلامی نزده‌اند، اما این امر هرگز به معنای زیر سوال رفتن حقانیت، اصالت و ضرورت تاریخی مقاومت مسلحانه در چارچوب «حق دفاع مشروع» در استراتژی ما نبوده و نیست. واقعیت عینی تاریخ این است که مبارزه مسلحانه هرگز انتخاب اول مردم کردستان نبود، بلکه توسط تهاجم رژیم به جامعه کردستان تحمیل شد. مردم آزادی می‌خواستند و چون مصمم بودند از دستاوردهای دموکراتیک خو دفاع کنند، ناگزیر به حمل سلاح شدند.

آنان به خشونت متوسل نشدند، بلکه در برابر خشن‌ترین دستگاه سرکوب تاریخ معاصر ایستادگی کردند و از حرمت انسانی خود دفاع نمودند. امروز، جامعه بیدار کردستان با کوله‌باری از تجارب گران‌بهای تاریخی، دست‌اندرکار شکل‌دهی به روش‌های نوین و تکامل‌یافته‌تری از مبارزه توده‌ای است. اعتصابات سیاسی عمومی، یکپارچه و توده‌گیر، امروز به سلاحی کارآمد، جاافتاده و فلج‌کننده علیه حاکمیت بدل شده است؛ روشی مبارزاتی که با کمترین هزینه انسانی، بیشترین دستاوردهای سیاسی و سازماندهی را به همراه دارد.

تشکیل جنبش‌های پایدار مدنی، شبکه‌های محلی و تربیت رهبران میدانی در دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و محلات، جامعه را در مسیر آمادگی کامل قرار داده است. تجلی شکوهمند این آمادگی در خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» به وضوح خود را نشان داد. این جنبش که فلسفه و شعار محوری‌اش ریشه در فرهنگ سیاسی و مترقی نیروی پیشمرگ کومه‌له دارد، مسیری روشن و بدون بازگشت که جامعه را به سوی پیروزی نهایی هدایت می‌کند.

ب) **موقعیت کنونی کومه‌له در اقلیم کردستان:** همه شواهد حاکی از آن است که در دوره پساجنگ، شرایط کار ما در این منطقه تغییر خواهد کرد. شکل و ابعاد این تغییر هنوز نمی‌تواند به دقت تعیین شود. آنچه مسلم است جمهوری اسلامی فشارهای خود را بر اقلیم کردستان برای محدود کردن بیشتر فعالیت‌های اپوزیسیون تشدید خواهد کرد. ما درجه معینی از این فشارها را پس از امضای توافق امنیتی ایران و عراق تجربه کردیم و راه‌های تطبیق دادن وضعیت خود با شرایط جدید را تمرین کرده‌ایم. این سیاست قبلاً در جزئیات تدوین شده و بعضاً عملی هم شده است: دو اصل اساسی بر اقدامات ما ناظر خواهد بود: اول، ادامه کاری فونکسیون‌های اصلی فعالیت کومه‌له نباید مختل شوند. دوم، امنیت و امور زندگی رفقای این بخش تشکیلات نباید به مخاطره بیفتد.

پلنوم کمیته مرکزی کومه‌له

تیرماه ۱۴۰۵

ژوئن ۲۰۲۶



اعتصاب غذای زندانیان قزل حصار؛ پایمال کردن سیستماتیک حقوق بشر در ایران



اعتصاب غذای جمعی زندانیان در واحد ۲ زندان قزل حصار کرج، که از ۲۳ تیرماه ۱۴۰۵ آغاز شد، یکی از بزرگ‌ترین اعتراضات زندانیان در تاریخ ایران به شمار می‌رود. بیش از ۱۵۰۰ زندانی با دست کشیدن از غذا، خواستار توقف اجرای احکام اعدام و اصلاح قوانین مرتبط با مواد مخدر شده‌اند. این رویداد نه تنها بازتاب‌دهنده شرایط فاجعه‌بار زندان قزل حصار است، بلکه آشکارکننده بحران عمیق حقوق بشر در نظام قضایی و کیفری ایران نیز هست.

زندان قزل حصار که در حاشیه کرج واقع شده، یکی از بزرگ‌ترین و پرتراکم‌ترین زندان‌های ایران و خاورمیانه است. این زندان که در ابتدا، در سال ۱۳۴۳، با هدف اسکان تعداد محدودی زندانی احداث شد، امروزه با جمعیتی بیش از ۱۷ هزار زندانی به نماد خشونت سیستماتیک و بی‌عدالتی نهادینه‌شده تبدیل شده است.

اعتصاب غذای اعتراضی از ظهر دوشنبه ۲۳ تیرماه ۱۴۰۵، بلافاصله پس از انتقال پنج زندانی به سلول انفرادی برای اجرای حکم اعدام آغاز شد. این پنج زندانی همگی در پرونده‌های مرتبط با مواد مخدر به اعدام محکوم شده بودند.

زندانیان معترض اعلام کرده‌اند که اعتصاب غذای آن‌ها نه فقط برای نجات جان هم‌بندی‌هایشان، بلکه مخالفت جمعی با سیاست گسترش مجازات اعدام، به‌ویژه در پرونده‌های مواد مخدر است. آن‌ها به حق می‌گویند این مجازات، به جای مقابله با شبکه‌های اصلی قاچاق، جان قربانیان فقر و محرومیت سیستماتیک را می‌گیرد.

این اعتصاب‌کنندگان که در دادگاه‌های عادی محکوم به اعدام شده‌اند، خود قربانیان فقر، فساد، سیاست‌های اقتصادی استثمارگرانه و غارتگرانه و تخصیص ثروت عمومی به ابزارهای نظامی برای تأمین مالی سیاست‌های جنگی جمهوری اسلامی هستند. در مقابل، کارتل بزرگ مواد مخدر در ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که بدون هیچ‌گونه مجازاتی به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

اعتصاب غذای ۱۵۰۰ زندانی محکوم به اعدام در زندان قزل حصار، فراتر از یک اعتراض جمعی، نماد بحران عمیق و سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. این بحران نه تنها در شرایط غیرانسانی زندان‌ها، بلکه در بی‌عدالتی قضایی، شکنجه سیستماتیک برای اعتراف اجباری، و زندانی کردن افراد صرفاً به دلیل عقاید و هویتشان ریشه دارد.

شرایط زندگی در زندان قزل حصار به‌وضوح با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر و حتی قوانین داخلی ایران در تضاد است. این زندان با بحران عمیق در زمینه خدمات بهداشتی، درمانی و رفاهی مواجه است که سلامت جسمی زندانیان را به خطر انداخته و نقض آشکار اصول حداقلی رفتار با زندانیان محسوب می‌شود.

سالن‌ها و بندهای زندان معمولاً بیش از دو برابر ظرفیت طراحی‌شده پر می‌شوند. سلول‌های ۳۰ متری که برای ۱۰ نفر طراحی شده‌اند، با ۴۰ تا ۵۰ زندانی پر می‌شوند و زندانیان مجبور به نوبتی خوابیدن یا استراحت روی زمین‌های مرطوب و غیربهداشتی هستند. سیستم تهویه و نورپردازی ناکافی است و در تابستان گرمای شدید و در زمستان سرمای طاقت‌فرسا، شرایط را دشوارتر می‌کند.

یکی از اساسی‌ترین مشکلات، کمبود شدید آب سالم و پایدار است. گزارش‌های مستند حاکی از قطع آب به مدت ۱۰ تا حتی ۲۵ روز است. در چنین شرایطی، زندانیان برای شست‌وشو، آشامیدن و نیازهای اولیه با دشواری‌های طاقت‌فرسایی مواجه می‌شوند و نبود آب کافی موجب گسترش بوی تعفن، انباشت زباله و شیوع بیماری‌های

عفونی می‌شود.

درمانگاه مرکزی زندان از نظر تجهیزات، دارو و نیروی متخصص، از کمترین استانداردهای یک درمانگاه برخوردار نیست. این درمانگاه تنها در شیفت صبح فعال است و خدمات آن به معاینه‌های سطحی و تجویز مسکن‌های ساده محدود می‌شود. در شیفت عصر و شب، درمانگاه عملاً تعطیل است و در موارد اورژانسی، زندانیان باید ساعت‌ها و گاه روزها منتظر رسیدگی بمانند.

کیفیت و کمیت غذای زندان بسیار پایین است. غذای روزانه عمدتاً از برنج نامرغوب، سوپ‌های آبکی و حبوبات کهنه تشکیل شده و فاقد پروتئین و ویتامین‌های ضروری است که منجر به کمبود وزن، ضعف جسمانی و شیوع کم‌خونی در میان زندانیان می‌شود.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های بحران زندان قزل حصار، بی‌عدالتی سیستماتیک در فرآیندهای قضایی است. بسیاری از زندانیان در این مرکز از اقشار کم‌درآمد و حاشیه‌نشین جامعه هستند که نه از حق وکیل برخوردارند، نه امکان دادرسی عادلانه دارند و نه توان رسانه‌ای برای دفاع از خود. شکنجه و رفتار غیرانسانی از جمله نقض‌های عمده‌ای است که به‌طور سیستماتیک در زندان قزل حصار اعمال می‌شود. زندانیان سیاسی و افراد بازداشت‌شده به اتهامات سیاسی به‌طور سیستماتیک تحت شکنجه‌های جسمی و روانی قرار می‌گیرند. این شکنجه‌ها شامل ضرب‌وشتم، تهدید به اعدام، اجبار به اعترافات دروغین، محرومیت از ملاقات با خانواده و وکلا، و محرومیت از حقوق ابتدایی مانند دریافت داروهای ضروری و بسته‌های غذایی از خانواده است.

عنوان «قضات مرگ» که توسط مردم ایران بر گروهی از قضات نظام قضایی نهاده شده، نشان‌دهنده نقش فعال آن‌ها در صدور هزاران حکم اعدام و مشارکت مستقیم در شکنجه زندانیان سیاسی است. دستگاه قضایی ایران عملاً به ابزاری بی‌رحم برای سرکوب منتقدان، مخالفان سیاسی، اقلیت‌های مذهبی و ملی، و حتی روشنفکران و هنرمندان تبدیل شده است.

در ایران، هزاران نفر، از جمله فعالان مدنی، کمونیست‌ها، دانشجویان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، اعضای اقلیت‌های مذهبی مانند بهاییان، و فعالان سیاسی کرد و بلوچ، صرفاً به دلیل عقاید خود بازداشت و زندانی شده‌اند. گزارشگر ویژه سازمان ملل، در گزارش‌های متعدد خود از ایران، بر الگوی گسترده و نظام‌مند بازداشت‌های خودسرانه علیه این گروه‌ها تأکید کرده و از محرومیت از دسترسی به وکیل انتخابی، روندهای قضایی غیرشفاف، پرونده‌سازی‌های امنیتی و شکنجه برای اعتراف اجباری سخن گفته است.

شرایط زندان قزل حصار نقض آشکار تعهدات بین‌المللی ایران محسوب می‌شود. ایران به کنوانسیون بین‌المللی

حقوق مدنی و سیاسی پیوسته است که ماده ۱۰ آن تصریح می‌کند: «تمامی افراد بازداشت‌شده باید در شرایط انسانی نگهداری شوند و برخورداری از شرایط مناسب برای سلامت و بهداشت ضروری است.»

همچنین طبق ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هیچ‌کس نباید تحت شکنجه یا رفتار یا مجازات غیرانسانی قرار گیرد.» با این حال، گزارش‌های متعدد حاکی از آن است که شکنجه به‌عنوان روشی برای سرکوب اعتراضات و اعتراف‌گیری به‌طور سیستماتیک در زندان‌های ایران به کار می‌رود.

اعتصاب غذای ۱۵۰۰ زندانی محکوم به اعدام در زندان قزل حصار، فراتر از یک اعتراض جمعی، نماد بحران عمیق و سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. این بحران نه تنها در شرایط غیرانسانی زندان‌ها، بلکه در بی‌عدالتی قضایی، شکنجه سیستماتیک برای اعتراف اجباری، و زندانی کردن افراد صرفاً به دلیل عقاید و هویتشان ریشه دارد.

زندان قزل حصار به کارخانه مرگی تبدیل شده است که در آن نه تنها عدالت، بلکه کرامت انسانی نیز به‌طور کامل نادیده گرفته می‌شود. سلول‌هایی که برای محکومان دادگاه‌های عادی باید محل بازپروری باشند، به اتاق انتظار مرگ بدل شده‌اند.

در نهایت، زندانی کردن افراد به دلایل سیاسی، صرف‌نظر از نحوه رفتار با آن‌ها، در نفس خود عملی مجرمانه و مردود است. هر فردی حق دارد از آزادی عقیده، بیان و مشارکت سیاسی برخوردار باشد و هیچ دولتی حق ندارد این حقوق بنیادین را با توسل به زندان، شکنجه یا اعدام سلب کند.



در گرامیداشت کوچ تاریخی مردم مریوان



سی‌ویکم تیرماه، سالروز یکی از درخشان‌ترین لحظات مقاومت مدنی و طبقاتی در تاریخ معاصر کردستان است؛ روزی که مردم شهر مریوان، در برابر تهدید یک جنگ ناخواسته و تحمیلی از سوی نیروهای مسلح رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده‌ی جمهوری اسلامی، راهی خلاقانه و بی‌سابقه برای دفاع از جان و کرامت خویش یافتند. چهل‌وهفت سال از آن روز می‌گذرد، اما یاد این رویداد همچنان زنده است؛ نه صرفاً به‌عنوان خاطره‌ای تاریخی، بلکه به‌مثابه‌ی الگویی از همبستگی مردمی که پژواک آن را می‌توان تا خیزش‌های امروزی، از جمله جنبش «زن، زندگی، آزادی»، دنبال کرد.

زمینه‌ای که کوچ را ممکن ساخت

کوچ مریوان از دل خلأ یا تصادف بیرون نیامد؛ زمینه‌ساز آن، تجربه‌ی چندماهه‌ی حاکمیت مردمی در این شهر بود. پس از فروپاشی رژیم پهلوی، شهر مریوان با اتکا به شورای شهر، که از حمایت گسترده‌ی مردم برخوردار بود، اداره می‌شد. در کنار شورا، نهادهای مردمی متعددی شکل گرفته بودند: اتحادیه‌ی دهقانان، جامعه‌ی معلمان، ستاد نظامی حفاظت از شهر، شورای کارگران شهرداری، اتحادیه‌ی کارگران بیکار، اتحادیه‌ی زنان و کانون محصلین. این نهادها که عمدتاً با هماهنگی کمونیست‌ها و به‌ویژه فعالین کومه‌له، از جمله رفیق فواد مصطفی سلطانی، اداره می‌شدند، هژمونی واقعی در شهر داشتند و تصویری زنده از آنچه دموکراسی مستقیم و حاکمیت طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان می‌تواند باشد، به نمایش گذاشته بودند.

این دستاوردها اما برای دولت مرکزی تازه‌تأسیس تحمل‌ناپذیر بود. عوامل محلی مرتجع، در قالب نهاده‌ی به نام «مکتب قرآن»، محل تجمع ملاکین، ساواکی‌های پیشین و طرفداران رژیم جدید شده بودند و با پشتیبانی پادگان مریوان، به اخلال در کار شورا و نهادهای مردمی می‌پرداختند. فرمان حمله به شهر صادر شده بود و مصطفی چمران مأمور اجرای آن بود. در چنین فضایی، ترور فعالین و تحریکات مسلحانه آغاز شد؛ اما به‌جای تفرقه، این سرکوب صفوف مردم مریوان را منسجم‌تر کرد. شورای شهر با تدبیر جمعی، هم امنیت داخلی را تأمین کرد و هم ارتباط با انقلابیون دیگر مناطق کردستان و ایران را گسترش داد.

از تظاهرات تا فتح مقر سپاه

با استقرار مقر سپاه پاسداران در دل شهر، به کمک اعضای مکتب قرآن، آزار و تهدید شبانه‌ی ساکنان و اجبار زنان به رعایت حجاب اجباری آغاز شد. این تحریکات آشکارا برای آماده‌سازی زمینه‌ی یورش نظامی از درون شهر بود. در پاسخ، «ستاد حفاظت» شهر، در ۲۳ تیرماه، تظاهراتی مسالمت‌آمیز علیه این تحریکات و علیه تبلیغات مسموم صدا و سیمای جمهوری اسلامی سازمان داد. اکثریت مردم شهر و روستاهای اطراف در این روز، به شکلی منظم و باشکوه به خیابان آمدند؛ تظاهراتی که به خون کشیده شد، اما به‌جای عقب‌نشینی، تظاهرکنندگان خشمگین مقر سپاه را فتح کردند و کنترل شهر را از دست عوامل محلی رژیم خارج ساختند. با این‌همه، تهدید پادگان همچنان پابرجا بود.

کوچ به‌جای تسلیم یا کشتار

از آن روز تا ۳۱ تیرماه، چندین دور مذاکره با فرمانده پادگان به بن‌بست رسید. وقتی فرمانده تصمیم دولت برای تصرف قهری شهر را اعلام کرد، اعضای شورای شهر در مشورتی نیم‌ساعته، تصمیمی تاریخی گرفتند: تخلیه‌ی جمعی شهر، به‌جای رویارویی نابرابر با نیرویی تا دندان مسلح. این تصمیم بلافاصله به مردم رسانده شد و در مدتی کوتاه، با نظم و سرعتی شگفت‌انگیز،

شهر خالی از سکنه شد. تنها گروهی داوطلب برای حفاظت از خانه‌های مردم باقی ماندند.

آنچه در ادامه رخ داد، بیش از یک عقب‌نشینی تاکتیکی بود؛ در اردوگاه «کانی‌میران»، شورای شهر و نیروهای داوطلب، زندگی جمعی مردم را در مدتی کوتاه سازمان دادند. خبر این کوچ در رسانه‌های داخلی و بین‌المللی بازتاب یافت و موج همبستگی از سراسر ایران و کردستان به‌راه افتاد؛ از جمله راهپیمایی از سنندج که در مسیر خود، هشت نفر از دستگیرشدگان به‌دست نیروهای پادگان را آزاد کردند.

پیروزی مقاومت جمعی

استقرار منظم مردم در کانی‌میران و عزم آنان برای مقاومت جمعی، دولت و سپاه پاسداران را ناچار به نشستن پای میز مذاکره با نمایندگان شورای شهر، به رهبری رفیق فواد مصطفی سلطانی، کرد. سرانجام در ۱۳ مرداد، پس از کسب تعهد برای حفاظت از مردم و حفظ دستاوردهایشان، کوچ سرافرازانه‌ی مردم مریوان به پایان رسید؛ رویدادی که مدیریت آن، به فستیوالی غرورآفرین از خودسازمان‌دهی مردمی بدل شده بود و تاکنون موضوع ده‌ها کتاب و صدها مقاله بوده است.

این پیروزی، روحیه‌ای تازه به جنبش انقلابی در سراسر ایران بخشید. رفقای کومه‌له در مریوان، و در رأس آنان رفقای جان‌باخته فواد مصطفی سلطانی و عطا رستمی، در این دستاورد نقشی بی‌بدیل داشتند. اما جمهوری اسلامی این دستاوردهای دموکراتیک را برنتافت و تنها پانزده روز بعد، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، حمله‌ی سراسری خود به کردستان را آغاز کرد؛

حمله‌ای که مقاومت مردم کردستان را وارد مرحله‌ای تازه، تحت عنوان جنبش انقلابی مردم کردستان، کرد.

میراثی که همچنان زنده است

کوچ مریوان را باید در بستر واقعی‌اش، یعنی مبارزه‌ی طبقاتی مردمی که عمدتاً کارگر، دهقان و زحمتکش بودند، فهمید. مطالبات مردم مریوان تنها حقوق ملی نبود، بلکه خواستار عدالت اجتماعی و رهایی از تبعیض ساختاری نیز بودند. در برابر آنان، حکومتی قرار داشت که نماینده‌ی روحانیت و اقشار حاکم بود و حاکمیت مردمی را تهدیدی برای بقای خود می‌دید. زنان مریوان، در سازمان‌دهی زندگی جمعی در کانی‌میران و در صفوف مقاومت، نقشی محوری ایفا کردند؛ نقشی که ریشه‌های آن را می‌توان در حضور پررنگ زنان در خیزش «زن، زندگی، آزادی» باز یافت.

در سالگرد این کوچ تاریخی، یاد و خاطره‌ی همه‌ی کسانی را گرامی می‌داریم که در این حرکت شرکت داشتند و آنان که در سال‌های بعد، در صحنه‌های دیگر جنبش عادلانه‌ی مردم کردستان، جان باختند. تاریخ کردستان سرشار از لحظاتی است که مردمانش در برابر سرکوب و بی‌عدالتی، راههایی غیرمنتظره اما خلاقانه برای مقاومت یافته‌اند. کوچ مریوان یکی از برجسته‌ترین این لحظات است. کوچ مریوان بیانیه‌ای زنده علیه نظامی‌گری و سرکوب بود که نشان داد: «وقتی توده‌ها به میدان می‌آیند، تاریخ ورق می‌خورد».

* * *

آدرس سایت‌های حزبی:

سایت حزب کمونیست ایران
www.cpiran.net
سایت کومه‌له
www.komalah.org
سایت پیام
www.payaam.net
سایت یاد جانباختگان
www.yadihawrean.com

شماره تماس کمیته تشکیلات شهرهای

حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

شماره تماس کمیته خارج از کشور

حزب کمونیست ایران:
۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:

cpi@cpiran.net

کمیته تکش کومه‌له:

۰۰۳۱۶۵۷۲۵۶۶۵۱
۰۰۴۶۷۰۷۹۶۷۴۳۲
۰۰۴۷۹۹۴۰۳۶۰۹
۰۰۴۷۴۶۵۸۳۱۵۱
۰۰۴۵۵۳۷۸۵۳۵۴

نمایندگی کومه‌له در خارج از کشور:

۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

تلویزیون ماهواره‌ای کومه‌له و

حزب کمونیست ایران:

www.tvkomala.com



📡 ماهواره: Yahsat 1A (52.5E)

📡 فرکانس: 12149

📡 Symbol Rate: 27500

📡 FEC: Auto

گسترش جنبش‌های مطالباتی؛ یک ضرورت اجتماعی

آزادی تشکل، آزادی بیان، آزادی زندانیان سیاسی، برابری زن و مرد، حق اعتصاب، حق تجمع و پایان دادن به سرکوب، هرگز مطالباتی جدا از هم نبوده‌اند؛ این‌ها حلقه‌های یک زنجیرند. هرجا کارگری برای دستمزد معوقه‌اش دست به اعتصاب می‌زند، هرجا معلمی برای آموزش رایگان و معیشتی انسانی تجمع می‌کند، هرجا پرستاری علیه فشار کار و تبعیض می‌ایستد، هرجا بازنشسته‌ای برای حق زندگی فریاد می‌زند، در همان‌جا سیاست واقعی از پایین شکل می‌گیرد؛ سیاستی که در میدان تجمع و اعتصاب زاده می‌شود.

در این مسیر، جنبش کارگری جایگاهی محوری دارد. کارگران زن و مرد ایران در سال‌های اخیر با اعتصاب‌ها، طرح مطالبات عادلانه و موضع‌گیری‌های روشن خود نشان داده‌اند که ظرفیت تبدیل شدن به ستون اصلی مبارزهٔ رهایی‌بخش را دارند. اما این جنبش تنها زمانی به نیرویی واقعاً تعیین‌کننده بدل می‌شود که با جنبش زنان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان، مدافعان محیط‌زیست، جوانان، آزادی‌خواهان و جنبش انقلابی کردستان پیوند بخورد. حضور نیرومندتر هر یک از این جنبش‌ها، حول مطالبات معین خود، و در عین حال در پیوند با یکدیگر، همان شاه‌کلیدی است که می‌تواند رشد و تکامل شرایط انقلابی در ایران را رقم بزند.

در شرایط کنونی، تنها با به‌راه‌انداختن یک جنبش مطالباتی نیرومند می‌توان جلوی فلاکتی را گرفت که جامعه را در بر گرفته است؛ جنبشی که نان، کار، آزادی و زندگی با کرامت را برای هر انسانی فراهم کند. جنبشی که بتواند توازن قوا را به نفع جبههٔ رهایی‌بخش کارگران و زحمتکشان تغییر دهد.

از این‌رو، گسترش جنبش‌های مطالباتی دیگر یک انتخاب سیاسی در میان انتخاب‌های دیگر نیست، بلکه یک ضرورت اجتماعی است. آنچه یکشنبه ۲۱ تیرماه در کرمانشاه، شوش، اهواز، تهران، رشت، کرج و یزد رخ داد، تنها نمونه‌ای کوچک از این روند گسترده‌تر بود؛ روندی که هر روز، در هر گوشهٔ ایران، حلقه‌ای تازه به زنجیرهٔ مطالبات مردمی می‌افزاید و گام‌به‌گام، زمینهٔ همگرایی جنبش‌های اجتماعی را برای عبور از وضع موجود فراهم می‌کند.



کارگران، زحمتکشان و اکثریت محروم جامعه یورش برده و با کاستن پیوستهٔ خدمات اجتماعی، زندگی را برای این اکثریت هر روز دشوارتر کرده است.

مردمی که تحت این فشار معیشتی، کارد به استخوانشان رسیده است، چاره‌ای جز آن ندارند که برای رهایی از جهنمی که حکومت اسلامی برپا کرده، آستین بالا بزنند و مصمم‌تر از پیش، در همهٔ عرصه‌ها، نبرد سرنوشت‌ساز خود را علیه مسببان و بانیان این فقر و فلاکت پیش ببرند. از همین‌روست که ضرورت گسترش جنبش‌های مطالباتی و اهمیت همبستگی و همگرایی میان آن‌ها بیش از هر زمان دیگری برجسته می‌شود.

جمهوری اسلامی، به دلیل ماهیت سرکوبگر و ساختار امنیتی‌شدهٔ خود، قادر نیست حتی ساده‌ترین مطالبهٔ صنفی و معیشتی را بدون نگرانی امنیتی بپذیرد؛ زیرا می‌داند هر عقب‌نشینی، هرچند کوچک، می‌تواند اعتمادبه‌نفس جامعه را افزایش دهد و زنجیرهٔ مطالبات را طولانی‌تر کند. اهمیت استراتژیک جنبش مطالباتی دقیقاً در همین نقطه نهفته است. در همین مسیر است که این مبارزات، در دل خود، سازمان، رهبری و تجربهٔ لازم برای پیشروی‌های بزرگ‌تر را می‌سازند.

مطالبات نان، کار، مسکن، درمان، آموزش، آزادی پوشش،

روز یکشنبه ۲۱ تیرماه، در حالی که بخش‌های گوناگونی از مردم معترض هم‌زمان به خیابان‌ها و مقابل ادارات دولتی می‌آمدند، گوشه‌ای از عمق نارضایتی اجتماعی به همگان نشان داده شد. بازنشستگان تأمین اجتماعی در کرمانشاه، شوش، اهواز، تهران و رشت با شعارهایی علیه تورم، گرانی و افت پیوستهٔ قدرت خرید تجمع کردند. کارگران امور نگهداری خط و ابنیهٔ فنی راه‌آهن در ناحیهٔ کرج، برای دومین روز پیاپی، اعتراض خود را به معوقات چندماههٔ مزد، نپرداختن عیدی و بی‌سرانجام ماندن حق بیمهٔ ۱۴ماهه‌شان ادامه دادند. در همان روز، پرستاران یزد نیز در اعتراض به بی‌توجهی به معیشت و شرایط شغلی‌شان گرد هم آمدند و هشدار دادند که تداوم این وضع می‌تواند مستقیماً کیفیت خدمات درمانی را قربانی کند.

این سه رویداد، در سه نقطهٔ جغرافیایی متفاوت و با سه گروه اجتماعی متفاوت، در واقع یک روایت واحد را باز می‌گویند: جنبش مطالباتی در ایران روندی تدریجی، پیوسته و روبه‌گسترش را طی می‌کند و هیچ لایه‌ای از جامعهٔ کار و زحمت از دایرهٔ آن بیرون نمانده است.

آنچه بازنشستگان کرمانشاهی و اهوازی، کارگران راه‌آهن کرج و پرستاران یزدی را به میدان می‌آورد، پدیده‌ای مجزا و اتفاقی نیست. فقر در جامعهٔ ایران روبه‌روز چهرهٔ هولناک‌تری به خود می‌گیرد. گرانی، بیکاری، تورم لجام‌گسیخته و سقوط پیوستهٔ ارزش پول ملی، فشاری طاقت‌فرسا بر اکثریت مردم تحمیل کرده است. این در حالی است که جمهوری اسلامی با پافشاری بر پروژه‌های ماجراجویانهٔ نظامی و صرف میلیاردها دلار برای گسترش نهادهای مذهبی، در بستر یک فساد نهادینه‌شدهٔ مالی، تریلیون‌ها دلار از ثروت برآمده از رنج و کار مردم این کشور را بر باد داده است. نتیجهٔ این سیاست‌ها را می‌توان در یک رقم فاجعه‌بار خلاصه کرد: بیش از هفتاد درصد مردم ایران امروز زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

این وضعیت اقتصادی، به‌نوبهٔ خود، زمینه‌ساز طیف گسترده‌ای از آسیب‌های اجتماعی شده است؛ از تن‌فروشی و کلیه‌فروشی گرفته تا گورخوابی، اتوبوس‌خوابی، خشونت خیابانی، اعتیاد، زباله‌گردی، کارتن‌خوابی، ترک تحصیل، کار کودکان و خودکشی. حکومت برای تأمین هزینه‌های کلان نهادهای نظامی، امنیتی و خرافه‌پراکنی، به سفرهٔ

زنان به‌راحتی آب خوردن اخراج می‌شوند:

فاجعه بی‌ثباتی شغلی زنان کارگر و سرپرست خانوار

کارگرانی با بیش از ده یا حتی بیست سال سابقه خدمت وجود دارند که ناچار به امضای قراردادهای کوتاه‌مدت‌اند و هر ماه با دغدغه تمدید قرارداد خود دست‌به‌گریبان‌اند. چرخ‌دنده‌های تولید و اقتصاد ایران بر شانه کارگرانی می‌چرخد که کمترین سهم را از امنیت شغلی و رفاه اقتصادی دارند. در این ساختار نابرابر، زنان کارگر و به‌ویژه زنان سرپرست خانوار، از همه آسیب‌پذیرتر و بی‌دفاع‌تر هستند. نظامی که بر پایه انباشت سود بنا شده، همواره نگاهی ابزاری به نیروی کار زنان داشته و آنان را «نیروی کار ارزان، منقطع و مطیع» می‌بیند؛ نیرویی که می‌توان با کمترین دستمزد در خطوط تولید و کارگاه‌ها به کار گرفت و با کوچک‌ترین نوسان اقتصادی، بی‌هیچ هزینه و دردسری تعدیل کرد.

سرمایه‌باشد، در عمل شاهد انفعال و عقب‌نشینی مستمر این نهاد در برابر تعرض‌های کارفرمایان هستیم. سکوت در برابر قراردادهای یک‌ماهه، سفیدامضا و سه‌ماهه در مشاغل با ماهیت کاملاً مستمر، چیزی جز همراهی آشکار با کارفرمایان نیست.

سیمین یعقوبیان، فعال صنفی زنان کارگر، با اشاره به ریشه بحران ناامنی شغلی می‌گوید هر صبح هزاران زن سرپرست خانوار، پیش از آنکه نگران ساعت ورود به محل کار باشند، نگران این‌اند که آیا فردا نیز شغلی خواهند داشت یا نه. به گفته او، بسیاری از این زنان تنها نان‌آور خانواده‌اند و کوچک‌ترین وقفه در اشتغال، معیشت، آموزش فرزندان، سلامت روان و حتی کرامت انسانی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یعقوبیان تأکید می‌کند که امروز

رواج قراردادهای موقت و کوتاه‌مدت در مشاغل که ماهیتی کاملاً مستمر و دائمی دارند، امنیت شغلی و معیشتی زنان کارگر در ایران، و به‌ویژه زنان سرپرست خانوار، را به نقطه‌ای فاجعه‌بار رسانده است. آنچه امروز در بازار کار ایران در جریان است، در واقع چیزی نیست جز سلب سیستماتیک امنیت شغلی از میلیون‌ها زن کارگری که نان‌آور اصلی یا تنها نان‌آور خانواده خود هستند.

ایلنا، از خبرگزاری‌های رسمی جمهوری اسلامی، در گزارشی با عنوان «زنان به‌راحتی آب خوردن اخراج می‌شوند»، به موضوع بیکارسازی زنان و به‌ویژه زنان سرپرست خانواده پرداخته است. این گزارش با صراحت می‌نویسد که وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، که بنا به اساسنامه رسمی خود موظف است سپر بلای نیروی کار در برابر زیاده‌خواهی‌های

نبرد برای نان در جنوب ایران با نبرد برای جان در هم تنیده شده است

دولتی شناورها حتی برای نصف ماه هم دوام نمی‌آورد. صیادان ناچارند برای تأمین ۲۰ تا ۳۰ لیتر بنزین آزاد، مبالغی بین ۲ تا ۳ میلیون تومان به دلالتان بپردازند.» این هزینه سنگین در شغلی به صیادان تحمیل می‌شود که کاملاً تابع شرایط جوی و شانس صید است و هیچ تضمینی برای درآمد روزانه در آن وجود ندارد.

وقتی از صیادان هرمزگان و سیستان و بلوچستان پرسیده می‌شود که چرا در این شرایط پرخطر و زیر تهدید مستقیم موشک‌ها باز هم به دریا می‌زنند، پاسخ آنان جوهره اصلی زیست طبقه کارگر را آشکار می‌سازد: «دریا خطرناک است، اما کار نکردن از موشک خطرناک‌تر است؛ گرسنگی خطرناک‌تر است؛ این‌که قایقمان در اسکله بماند، خطرناک‌تر است.» محرومیت جامعه صیادان از چابهار و آب‌های آزاد تا خورهای کم‌عمق اروند و بهمن‌شیر در خوزستان، نشان‌دهنده یک الگوی واحد از استثمار است. اگر در چابهار ناوهای جنگی لنج‌ها را غرق می‌کنند، در خوزستان ساختارهای اداری، بخشنامه‌های ضدکارگری و محرومیت‌های انباشته‌شده صیادان بومی را به مسلخ می‌برند. در یک سو، صیاد سیستان و بلوچستان برای مشتی ماهی باید تا خط استوا بروند و با اتمام سهمیه سوخت مواجه شود و در سوی دیگر، جوانان بومی خوزستان حتی از داشتن یک برکه مجوز صید محرومند و ناچارند سوخت را با قیمت‌های بازار سیاه تهیه کنند.

در شرایطی که حداقل حقوق مصوب قانون کار رقمی بالغ بر ۲۲ الی ۲۳ میلیون تومان تعیین شده است، عایدی یک ملوان ساده در خوزستان در بسیاری از مواقع حتی به ۲۰ میلیون تومان هم نمی‌رسد. علاوه بر این، صیادان خوزستان در تمامی فصول سال تنها مجاز به ۲۱ روز حضور و فعالیت در دریا طی هر ماه هستند و مابقی روزها را باید صرف تعمیر و آماده‌سازی ادوات صیادی کنند، بدون آنکه درآمدی برای آن روزها داشته باشند. این تنگنای شدید مالی، حتی مالکان قایق‌های کوچک شخصی را نیز زیر فشار بدهی‌ها خرد کرده است.

مردمانی که سال‌هاست در گرمای شرجی و طاقت‌فرسا کار کرده‌اند، مردانی که قطعی‌های مکرر برق، بی‌آبی و استنشاق آلودگی‌های صنعتی شریک همیشگی سفره‌هایشان بوده و با دستمزدهای زیر خط فقر چرخ‌های اقتصاد نفت و انرژی را چرخانده‌اند، از جنگ و موشک غافلگیر نمی‌شوند. جنگ با تمام ویرانگری‌اش، صرفاً ابعاد تازه‌ای به نبرد روزمره‌ای افزوده که این مردم سال‌هاست برای «زنده ماندن» در پیش گرفته‌اند.

سیاست‌های نظامی‌گری رژیم و بمباران‌های ارتش آمریکا از یک سو، و بی‌حقوقی مطلق، عدم امنیت شغلی و فشارهای اقتصادی از سوی دیگر، تیغ دولبه‌ای ساخته‌اند که حیات و معاش جامعه کارگری و صیادی جنوب ایران را نشانه گرفته است. نبرد برای نان در جنوب، امروز بیش از هر زمان دیگری با نبرد برای جان در هم تنیده شده است.



جنگ جاری میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی که به‌طور ویژه بر پهنه بنادر، پالایشگاه‌ها و بر سر کنترل تنگه هرمز، در استان‌های جنوبی ایران متمرکز شده است، بار سنگین خود را پیش از هر کس دیگری بر دوش کارگران، ملوانان و صیادانی آوار کرده است که کل حیات‌شان به این جغرافیا گره خورده است. در حالی که اخبار رسمی بر رجزخوانی‌های نظامی دو طرف ترمکز دارند، خلیج فارس و دریای عمان به میدان جنگی بدل شده‌اند که در آن، زحمتکشان برای یک لقمه نان باید روزانه میان مرگ و گرسنگی دست به انتخاب بزنند.

اگرچه حملات متمرکز به بنادر، اسکله‌ها و قایق‌های صیادان در استان‌های هرمزگان، خوزستان و سیستان و بلوچستان طی تیرماه ۱۴۰۵ شدت بی‌سابقه‌ای به خود گرفت، اما واقعیت این است که این کابوس برای طبقه کارگر جنوب از همان روزهای آغازین جنگ در اسفند ۱۴۰۴ شروع شد. کارگران پتروشیمی‌های ماهشهر و بندر امام از نخستین قربانیانی بودند که با هدف قرار گرفتن پالایشگاه‌ها جان خود را از دست دادند. در عسلویه و پارس جنوبی نیز کارگران در تمام این ماه‌ها زیر سایه پرواز موشک‌ها و پهپادها، به مبارزه برای نان تا پای جان ادامه دادند.

تبعات ناشی از تخریب پالایشگاه‌ها و تأسیسات نفتی، پس از توقف‌های مقطعی حملات، به‌صورت موجی از بیکاری و تعدیل نیرو بر سر کارگران آوار شد. گزارش‌های میدانی نشان می‌دهد که مجموعه‌های صنعتی جنوب امروز در بهترین حالت با ۳۰ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. این افت شدید ظرفیت تولید به معنای حذف کامل اضافه‌کاری‌ها و مزایای جانبی است؛ مزایایی که تنها راه بقای کارگرانی است که اکثراً در قالب نیروهای ارکان ثالث، پیمانی و شرکتی با حداقل دستمزدها روزگار می‌گذرانند. برای کارگری که پیش‌تر نیز درآمدش کفاف تورم را نمی‌داد، حذف این مزایا به منزله سقوط مستقیم به قعر فقر مطلق است.

سیاست‌های نظامی‌گری رژیم و بمباران‌های ارتش آمریکا از یک سو، و بی‌حقوقی مطلق، عدم امنیت شغلی و فشارهای اقتصادی از سوی دیگر، تیغ دولبه‌ای ساخته‌اند که حیات و معاش جامعه کارگری و صیادی جنوب ایران را نشانه گرفته است. نبرد برای نان در جنوب، امروز بیش از هر زمان دیگری با نبرد برای جان در هم تنیده شده است.

در میان اقشار مختلف زحمتکش جنوب، وضعیت صیادان و ملوانان خلیج فارس و دریای عمان به نقطه بحرانی توصیف‌ناپذیری رسیده است. لنج‌ها و قایق‌های این زحمتکشان از اسفندماه بارها هدف بمباران‌ها و شلیک‌های مستقیم قرار گرفته و ده‌ها شناور به قعر آب فرستاده شده‌اند. با این حال، توجه رسانه‌ها به این مردم، ناگهانی و صرفاً محدود به خبرهای حوادث جنگی است؛ بی‌آنکه به زمینه پایه‌ای بی‌حقوقی آن‌ها پرداخته شود.

صیادان حتی پیش از آغاز جنگ نیز از ابتدایی‌ترین حقوق شغلی محروم بودند. نه بیمه کارآمدی برای آنان وجود داشت، نه امنیت شغلی و نه معیشتی متناسب با سختی کار در گرمای بالای ۵۰ درجه. درآمد یک صیاد یا ملوان ساده در خوش‌بینانه‌ترین حالت به زور به حداقل حقوق مصوب قانون کار می‌رسید.

در کنار خطر شلیک ناوها و ناامنی‌های نظامی، معضل سوخت به صیادان فشار مضاعفی وارد کرده است. در گزارشی از ایلنا در این باره آمده است که: «سهمیه سوخت

در چنین شرایطی، «قرارداد موقت» به تهدیدی دائمی و سایه‌ای از وحشت بر گردن طبقه کارگر بدل شده و واژه «امنیت شغلی» در ادبیات بازار کار ایران به طنزی تلخ و آرزویی دست‌نیافتنی تقلیل یافته است. تبعیض جنسیتی در جامعه و بازار کار، قوانین خانواده مبتنی بر مردسالاری و نابرابری جنسی، و مقررات تبعیض‌آمیز محیط کار، پیش از هر چیز بر دوش زنان کارگر سنگینی می‌کند. سیاست‌های ضدکارگری و زن‌ستیزانه رژیم، از جمله اخراج کارگران رسمی، رواج قراردادهای موقت و سفیدامضا، تعدیل نیروی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و تعطیلی خطوط تولید، فقر را تشدید کرده و سفره کارگران را کوچک‌تر ساخته است؛ اما در این میان، وضعیت زنان کارگر از همه دردناک‌تر و فاجعه‌آمیزتر است.



طبق آمار منتشرشده از سوی مرکز آمار ایران، ۵۸ درصد زنان شاغل در کشور با قرارداد موقت، قرارداد سفیدامضا یا بدون هیچ قراردادی مشغول به کارند. از میان ۴ میلیون و ۳۲۰ هزار زن شاغل در ایران، تنها ۱/۶ میلیون نفر در مشاغل رسمی حضور دارند و ۲ میلیون و ۷۳۹ هزار نفر باقی‌مانده در مشاغل غیررسمی کار می‌کنند؛ بدون بیمه بازنشستگی، بدون بیمه بهداشت، و بدون آنکه قراردادشان در اداره کار ثبت شده باشد.

آسیب‌پذیرترین کارگران زن ایرانی، آنانی هستند که در پایین‌ترین رده‌بندی درآمدی زندگی می‌کنند؛ زنانی که بیشترین بخش نیروی کار در صنایع دارویی، پوشاک، قالی‌بافی و کوره‌پزخانه‌ها را تشکیل می‌دهند. زنان خانه‌دار حتی جزو کارگران بیکار محسوب نمی‌شوند و بیمه بیکاری دریافت نمی‌کنند و در این شرایط بحرانی اقتصادی، بیشتر به مشاغل کاذبی چون دست‌فروشی در مترو و پیاده‌روها روی می‌آورند؛ زنانی که از صبح تا شب، با ترس دائمی از نیروی انتظامی که مانع کارشان می‌شود و وسایلشان را توقیف می‌کند، امرار معاش می‌کنند.

بی‌ثباتی شغلی تنها به کارگران خدماتی، آرایشگران یا زنان شاغل در کارگاه‌ها و کافی‌شاپ‌ها محدود نمی‌شود. نیمی از نیروی پرستاری کشور، که بیش از ۸۰ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند، با قراردادهای موقت شرکتی یا قراردادهای ۸۹ روزه مشغول به کارند؛ کارگرانی که در قلب نظام درمانی کشور، بدون کمترین ثبات شغلی، خدمت می‌کنند.

آنچه در روایت زنان کارگر ایرانی تکرار می‌شود، تصویری از سیستمی است که امنیت شغلی را نه یک حق بنیادین، بلکه امتیازی دست‌نیافتنی برای اکثریت زنان شاغل کرده است. برای زنان سرپرست خانوار، این بی‌ثباتی تنها یک مسئله اقتصادی نیست؛ بحرانی است که سلامت روان، کرامت انسانی، آینده تحصیلی فرزندان و بقای خانواده را هدف قرار می‌دهد. تا زمانی که قراردادهای موقت و سفیدامضا ادامه یابد و نهادهای حکومتی خود عامل تشدید این وضعیت باشند، وضعیت زنان کارگر ایران همچنان فاجعه‌بار خواهد بود. دفاع از حق اشتغال پایدار و باکرامت برای زنان، امروز بیش از هر زمان دیگری به یک ضرورت طبقاتی و انسانی بدل شده است.

بی‌حقوقی که به بهانه جنگ آن را توجیه می‌کنند



کارگری که سه ماه حقوق نگرفته، در خطر بی‌خانمانی است، سفره‌اش کوچک‌تر شده، و هزینه درمان و مدرسه فرزندانش از دسترس خارج شده است. در این شرایط، دعوت کارگران به «صبر برای مصلحت کشور» چیزی جز توهین به کرامت انسانی آنان نیست.

تأخیر در پرداخت حقوق، ناامنی شغلی، قراردادهای موقت، و بی‌توجهی به ایمنی محیط کار، همه حلقه‌های یک زنجیره واحدند؛ زنجیره استثماری که هدفش انتقال هزینه‌های جنگ، تحریم و بحران اقتصادی به دوش کارگران است. تجربه سال‌های اخیر در کارخانه‌ها، پالایشگاه‌ها، شهرداری‌ها و بنادر نشان داده که هیچ بخشنامه‌ای از بالا و هیچ وعده رسانه‌ای به‌تنهایی کارساز نیست؛ تنها نیرویی که واقعاً می‌تواند در برابر تعویق دستمزد بایستد، خود کارگران‌اند، با تکیه بر همبستگی و سازمان‌یابی جمعی.

نخستین گام، تشکیل هسته‌های همبستگی در محیط کار است؛ جمع‌های ثابت و منظم برای گفت‌وگو و تصمیم‌گیری مشترک که بتوانند فهرست دقیق مطالبات را تدوین کنند، کانال‌های ارتباطی امن ایجاد کنند و نمایندگان واقعی خود، نه نمایندگان تحمیلی کارفرما، را برگزینند. تجربه نشان داده شکایت فردی یا مذاکره تک‌نفره با کارفرما، در بهترین حالت به مسکنی موقت می‌انجامد و اغلب با اخراج پاسخ می‌گیرد؛ اما وقتی ده‌ها یا صدها کارگر هماهنگ درخواست خود را ثبت کنند، هم‌زمان دست از کار بکشند یا تجمعی مسالمت‌آمیز برگزار کنند، و اعتراض خود را به افکار عمومی برسانند، قدرت چانه‌زنی‌شان چند برابر می‌شود.

کارگران شهرداری، بنادر، صنایع نفت و پتروشیمی و واحدهای تولیدی، همه قربانی یک سیاست واحدند؛ شکستن این سیاست نیازمند ارتباط میان نمایندگان کارگران واحدهای مختلف، صدور بیانیه‌های مشترک، و تعیین روزهای مشترک اعتراض است. این پیوندهاست که می‌تواند قدرتی فراتر از هر واحد منفرد بسازد. کارگران بیش از هر چیز به حمایت معنوی، مالی و عملی هم‌طبقه‌های خود نیاز دارند: کارگری که حقوقش را گرفته، می‌تواند کنار کارگری بایستد که ماه‌هاست بی‌حقوق مانده؛ خانواده‌های کارگری می‌توانند شبکه‌های حمایت متقابل در محله‌ها بسازند؛ و بازنشستگان، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان می‌توانند شبکه‌های ارتباطی موجود خود را توسعه دهند.

حقوق معوقه در شرایط جنگی یعنی کارگر هم زیر گلوله است، هم زیر خط گرسنگی؛ این عریان‌ترین شکل بی‌حقوقی و تحقیر است. پاسخ واقعی به آن نه در انتظار دلسوزی از بالا، که در همبستگی آگاهانه پایین نهفته است. تا زمانی که کارگران پراکنده بمانند، وضع بی‌تردید بدتر خواهد شد؛ اما هر جا کارگران کنار هم ایستادند، اعتصاب کردند و صدای مشترک ساختند، دست‌کم بخشی از حق ربوده‌شده خود را پس گرفتند. راه دیگری وجود ندارد.



سوءمدیریت، فساد و اولویت‌دادن به هزینه‌های نظامی بدل شده است. آن‌جا که پای بودجه نظامی در میان است، هیچ کسری‌ای وجود ندارد، اما نوبت که به حقوق کارگر فضای سبز و کارگر بندر می‌رسد، ناگهان خزانه خالی می‌شود.

شرایط جنگی در بوشهر، هرمزگان و سیستان و بلوچستان، علاوه بر تهدید امنیت جانی مردم، بهانه‌ای در اختیار کارفرمایان و نهادهای مسئول گذاشته تا تعویق حقوق را توجیه کنند. این در حالی است که قانون کار، پرداخت به‌موقع دستمزد را حق مسلم می‌داند و حتی در شرایط اضطراری، تأمین معیشت کارگر تکلیف کارفرما و دولت است. اما در عمل، جنگ به سپری برای پنهان کردن سوءمدیریت، فساد و اولویت‌دادن به هزینه‌های نظامی بدل شده است.

کارگر جنوب ایران امروز سه ضربه را هم‌زمان تحمل می‌کند: خطر جنگ و ناامنی، شرایط زیستی طاقت‌فرسا، و فشار اقتصادی حقوق معوقه. در چنین وضعیتی، نپرداختن دستمزد چیزی کمتر از حمله به حق حیات نیست.

در روزهایی که مقامات رژیم بر ضرورت حفظ خدمات عمومی و تاب‌آوری شهری در شرایط جنگی تأکید می‌کنند، همان نیروهایی که این خدمات را بر دوش می‌کشند، ماه‌هاست حقوقی دریافت نکرده‌اند. کارگرانی که باید زیر خطر بمباران در محل کار حاضر شوند، در دریافت به‌موقع دستمزد خود با بلاتکلیفی کامل روبه‌رو هستند.

به گزارش ایلنا، کارگران فضای سبز شهرداری چابهار ۲۲ تیرماه اعلام کردند وارد سومین ماه بی‌حقوقی شده‌اند؛ نیروهای پروژه‌های عمرانی بندر بهشتی ۲۴ تیرماه از تعدیل نیرو و تأخیر در پرداخت دستمزد خبر دادند؛ و کارگران واحد تولیدی سپید پلاست ۲۵ تیرماه گفتند پس از سه ماه کار، تنها ده میلیون تومان علی‌الحساب گرفته‌اند و باقی مطالباتشان به آینده‌ای نامعلوم موکول شده است. گزارش‌های رسیده از بوشهر و هرمزگان نیز از همین معضل حکایت دارد: کارگران با وجود حضور مستمر سر کار، ماه‌ها منتظر دستمزدی می‌مانند که قانون کار آن را حق مسلم و غیرقابل تعویق می‌داند.

این وضعیت در بستری از گرمای طاقت‌فرسا، قطعی‌های مکرر آب و برق و گرانی افسارگسیخته رخ می‌دهد؛ فشاری که در استان‌های جنوبی، هم‌زمان با تبعات جنگ اخیر، مضاعف شده است. طنز تلخ ماجرا این‌جاست که همین کارگران، نخستین نیروهایی هستند که پس از هر حادثه جنگی، مسئولیت پاک‌سازی محیط و بازگرداندن خدمات شهری به حالت عادی را بر عهده می‌گیرند؛ اما خود در میانه این بحران، بی‌نان مانده‌اند. در شهرداری‌ها، فضای سبز و جمع‌آوری زباله را زنده نگه می‌دارند، در بنادر و مناطق حساس جنوبی زیر خطر حمله کار می‌کنند و در واحدهای تولیدی کوچک، آخرین حلقه زنده‌ماندن تولیدند؛ اما ماه‌هاست دستمزدشان را یا اصلاً نگرفته‌اند، یا فقط بخش ناچیزی از آن را به‌صورت قسطی دریافت کرده‌اند.

شرایط جنگی در بوشهر، هرمزگان و سیستان و بلوچستان، علاوه بر تهدید امنیت جانی مردم، بهانه‌ای در اختیار کارفرمایان و نهادهای مسئول گذاشته تا تعویق حقوق را توجیه کنند. این در حالی است که قانون کار، پرداخت به‌موقع دستمزد را حق مسلم می‌داند و حتی در شرایط اضطراری، تأمین معیشت کارگر تکلیف کارفرما و دولت است. اما در عمل، جنگ به سپری برای پنهان کردن

بهای سنگین جنگ بر گردهی زحمتکشان ایران



در حالی که غرش موشک‌ها و پرواز پهپادها آسمان ایران و منطقه را به تسخیر خود درآورده است، برای مردمی که ۷۰ درصد آن‌ها پیش از این جنگ نیز زیر خط فقر زندگی می‌کردند، این تقابل نظامی، فاجعه‌ای انسانی و اقتصادی با ابعادی بی‌سابقه رقم زده است. حملات گسترده ارتش آمریکا به استان‌های جنوبی و پاسخ‌های موشکی جمهوری اسلامی به اقلیم کردستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس، مستقیماً بر سفره‌های بی‌رونق مردم تأثیر گذاشته است. این جنگ، برخلاف روایت رسمی حکومت که آن را «افتخاری ملی» و «دفاع مقدس» می‌نامد، در عمل چیزی جز تشدید مضاعف رنج طبقه کارگر و زحمتکشان نبوده است؛ طبقه‌ای که بار سنگین تمام پیامدهای آن بر دوشش سنگینی می‌کند.

اقتصاد ایران که پیش از این درگیری‌ها، زیر آوار سال‌ها تحریم و فساد نهادینه‌شده درونی‌اش به نفس‌نفس افتاده بود، اکنون با شوک جنگی به سمت فروپاشی کامل میل می‌کند. حملات نظامی اخیر نه تنها تأسیسات دفاعی، بلکه شریان‌های تولیدی کشور را هدف گرفته است. بسیاری از کارخانه‌های بزرگ و کارگاه‌های کوچک تولیدی به دلیل خسارات فیزیکی یا قطع زنجیره تأمین مواد اولیه، عملاً به تعطیلی کشانده شده‌اند. کارگرانی که سال‌ها با دستمزدهای زیر خط فقر و بدون بیمه‌های اجتماعی کافی روزگار گذرانده بودند، اکنون حتی همان اشتغال ناپایدار را نیز از دست داده‌اند.

طبق آمارهای رسمی، قیمت کالاهای مصرفی در تیرماه ۱۴۰۵ نسبت به سال گذشته جهشی ۸۸.۶ درصدی را تجربه کرده است. قیمت اقلام ساده‌ای چون تخم‌مرغ تنها در چند روز نخست درگیری، ۴۰ درصد گران‌تر شده است. صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده است که تولید ناخالص داخلی ایران در سال جاری بیش از ۵.۴ درصد کوچک شود؛ آماري که در واقعیت عینی، خود را به شکل فقر مطلق نشان می‌دهد. امروزه تنها ۳ درصد از خانوارهای ایرانی توانایی خرید سبد غذایی کامل و توصیه‌شده را دارند. گوشت به کالایی اشرافی بدل شده و نسیه‌خواهی در نانوائی‌ها و بقالی‌ها، به تنها استراتژی بقای میلیون‌ها ایرانی تبدیل شده است. در بسیاری از محلات کارگرنشین حاشیه شهرها، صف‌های طولانی برای دریافت اقلام یارانه‌ای اکنون با کمبود حتی همین کالاهای محدود نیز روبه‌رو شده‌اند؛ کمبودی که ریشه در فروپاشی زنجیره حمل‌ونقل و توزیع در شرایط جنگی دارد.

تجربه نشان داده است که در فضای جنگی، مطالبات برحق کارگران، بازنشستگان و زحمتکشان به حاشیه رانده می‌شود. رژیم با سوءاستفاده از «وضعیت فوق‌العاده»، هرگونه اعتراضی را تحت عنوان «خیانت در زمان جنگ» سرکوب می‌کند. تشکلهای مستقل کارگری که پیش از جنگ نیز زیر فشار امنیتی بودند، اکنون با بهانه «شرایط اضطراری کشور»، هدف سرکوب شدیدتری قرار گرفته‌اند.

فشار مضاعف بر خانوارهای کارگری را باید در کنار بحران مسکن نیز دید. اجاره‌بهای مسکن که پیش از جنگ نیز سرسام‌آور بود، با موج آوارگی داخلی از مناطق مرزی و جنوبی به کلان‌شهرها، جهشی تازه یافته است. خانواده‌هایی که خانه و کاشانه خود را در اثر بمباران از دست داده‌اند، در اجاره‌نشینی‌های چندبرابر گران‌تر از قبل

صیادی که قایقش در آتش سوخته یا اسکله‌اش ویران شده، جنگ با گرسنگی فرزندانش و بدهی‌های بانکی‌اش وارد عمق زندگی او شده است. زنان کارگر و سرپرست خانوار در این میان با دشواری مضاعفی روبه‌رو هستند. بسیاری از مشاغل غیررسمی که زنان کارگر در آن اشتغال داشتند، از خیاطی خانگی گرفته تا کارگری در کارگاه‌های کوچک صنایع دستی و مواد غذایی، با تعطیلی واحدهای تولیدی و کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان، نخستین قربانیان رکود اقتصادی جنگ‌زده بوده‌اند. کودکان کار نیز که پیش از جنگ، جمعیتی روبه‌رشد در خیابان‌های شهرهای بزرگ بودند، اکنون با افزایش فقر خانوارها، شمار بیشتری از هم‌سن‌وسالان خود را در کنار خود می‌بینند.

تجربه نشان داده است که در فضای جنگی، مطالبات برحق کارگران، بازنشستگان و زحمتکشان به حاشیه رانده می‌شود. رژیم با سوءاستفاده از «وضعیت فوق‌العاده»، هرگونه اعتراضی را تحت عنوان «خیانت در زمان جنگ» سرکوب می‌کند. تشکلهای مستقل کارگری که پیش از جنگ نیز زیر فشار امنیتی بودند، اکنون با بهانه «شرایط اضطراری کشور»، هدف سرکوب شدیدتری قرار گرفته‌اند. واقعیت این است که ماجراجویی‌های نظامی جمهوری اسلامی در منطقه، پیش از آنکه تهدیدی برای دشمنانش باشد، سفره‌های مردم ایران را هدف گرفته است. تنها راه برون‌رفت از این چرخه فلاکت، پایان دادن به سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ای است که بقای خود را در ویرانی زندگی روزمره مردم جست‌وجو می‌کند. نیروهای مترقی و طبقه کارگر باید فریاد بزنند که نه جنگ می‌خواهند و نه استبداد؛ چرا که در هر دو صورت، این زحمتکشان هستند که قربانیان اصلی قربانگاه قدرت‌طلبی می‌شوند. سازمان‌یابی مستقل صنفی و طبقاتی، و همبستگی میان کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان در سراسر ایران، تنها سپری است که می‌تواند در برابر این موج فزاینده فقر و سرکوب، از منافع اکثریت زحمتکش جامعه دفاع کند.

روزگار می‌گذرانند، بدون آنکه دولت برنامه مشخصی برای اسکان یا جبران خسارت آنان ارائه داده باشد. با هدف قرار گرفتن بنادر اصلی، محاصره دریایی بنادر ایران، صادرات نفت ایران از طریق تنگه هرمز به مرز صفر نزدیک شده است. این محاصره، شریان حیاتی ورود ارز به کشور را قطع کرده است. کاهش درآمد نفت به معنای سقوط آزاد ارزش پول ملی و به تبع آن، افزایش سرسام‌آور هزینه واردات دارو، قطعات صنعتی و کالاهای اساسی است. کمبود داروهای خاص، به‌ویژه برای بیماران سرطانی و کلیوی، اکنون به یک بحران انسانی بدل شده است؛ داروخانه‌های خصوصی که پیش از این نیز با نوسان قیمت ارز دست‌وپنجه نرم می‌کردند، اکنون با قفسه‌های خالی دارند یا داروها را با قیمت‌های چند برابر در بازار سیاه عرضه می‌کنند. کارشناسان اقتصادی هشدار می‌دهند که این روند، نه تنها تورم را به سطوح نجومی می‌کشانند، بلکه باعث از بین رفتن دست‌کم ۲ تا ۳ میلیون شغل در کوتاه‌مدت خواهد شد.

در میان تمام بخش‌های آسیب‌دیده، وضعیت استان‌های جنوبی و معیشت ساحل‌نشینان، نمادی از سببیت این جنگ علیه غیرنظامیان است. گزارش‌های رسیده از بندرعباس، عسویه و دیگر شهرهای جنوبی حکایت از نابودی صدها قایق صیادی در حملات اخیر دارد. برای یک صیاد جنوبی، قایق تمام دارایی و ستون اصلی زندگی چندین خانوار است که با وام و پس‌اندازهای چندین‌ساله تهیه شده است. بسیاری از این وام‌ها هنوز تسویه نشده و صیادان اکنون باید بدون هیچ منبع درآمدی، اقساط بانکی قایقی را بپردازند که دیگر وجود خارجی ندارد.

نابودی یک قایق صیادی، زنجیره‌ای از بیکاری و فقر را کلید می‌زند: از ناخدا و جاشو گرفته تا تورباف، تعمیرکار و دست‌فروش ماهی، همگی یکباره از منبع درآمد محروم می‌شوند. در مناطقی که پیش از جنگ نیز با کمبود آب، قطعی برق و آلودگی‌های صنعتی دست‌وپنجه نرم می‌کردند، اکنون ناامنی دریا تیر خلاصی بر پیکر نحیف اقتصاد محلی است. افزایش هزینه لنج‌ها و ناامنی مسیرهای آبی باعث شده است که حتی اقلام وارداتی ساده نیز با قیمت‌های گزاف به دست مردم برسد. برای

قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷؛ جنایتی در سایه جنگ



فساد، کمبود آب و برق و نابودی محیط زیست، زندگی میلیون‌ها نفر را دشوار کرده است. در چنین شرایطی، اعتراض‌های مردم به‌جای شنیده‌شدن، با بازداشت، خشونت و کشتار پاسخ می‌گیرد. در اعتراض‌های دی‌ماه سال گذشته نیز گزارش‌های مربوط به برخورد خونین با معترضان نشان داد که منطق سرکوب، پس از نزدیک به چهار دهه، همچنان ادامه دارد. کشتن معترضان که خواهان زندگی بهتر، آزادی و عدالت‌اند، یادآور همان سیاستی است که در سال ۱۳۶۷ در زندان‌ها اجرا شد. در کنار سرکوب داخلی، ماجراجویی‌های نظامی و سیاست‌های پرهزینه منطقه‌ای نیز فشار سنگینی بر جامعه ایران وارد کرده است. حکومت با صرف منابع عمومی در برنامه‌های نظامی و مداخلات فرامرزی، کشور را در معرض تحریم، انزوا و جنگ‌های تازه قرار داده است. جنگ‌هایی که محصول این سیاست‌ها هستند، پیش از همه، مردم عادی را قربانی می‌کنند و منابعی را که باید صرف رفاه، آموزش، درمان و بازسازی کشور شود، به ویرانی و خشونت اختصاص می‌دهند. تجربه جنگ ایران و عراق و پیامدهای آن، از جمله قتل‌عام ۱۳۶۷، هشدار روشنی است که ماجراجویی نظامی و سرکوب داخلی چگونه یکدیگر را تقویت می‌کنند. دادخواهی برای قربانیان سال ۱۳۶۷، خواستی صرفاً عاطفی یا مربوط به گذشته نیست. این دادخواهی با مبارزه امروز برای آزادی، عدالت، لغو اعدام و حق تشکل پیوند دارد. جامعه‌ای که حقیقت جنایت‌های گذشته را ثبت و پیگیری نکند، در برابر تکرار آن‌ها آسیب‌پذیر خواهد ماند. جان‌باختگان قتل‌عام ۱۳۶۷ و همه قربانیان سرکوب، در حافظه مردم زنده‌اند. حقیقت، هرچند دیر، راه خود را می‌گشاید؛ و روزی عاملان و آمران این جنایت‌ها باید در دادگاهی علنی و عادلانه پاسخ‌گوی اعمال خود باشند.

داشتند. به همین دلیل، این واقعه تنها مجموعه‌ای از اعدام‌ها نبود؛ بلکه قتل‌عامی سازمان‌یافته و جنایتی علیه ابتدایی‌ترین اصول عدالت و حقوق انسانی بود. آمار دقیق قربانیان هرگز از سوی حکومت اعلام نشد. گزارش‌های گوناگون شمار جان‌باختگان را چند هزار نفر، و در برخی برآوردها بین شش تا ده هزار نفر، دانسته‌اند. اجساد آنان شبانه و مخفیانه در گورهای جمعی یا گورستان‌هایی در تهران، شیراز، اصفهان، کردستان و دیگر شهرها دفن شد. خاوران و دیگر محل‌های دفن قربانیان، با وجود فشار و تهدید امنیتی، به مکان‌های حافظه و دادخواهی تبدیل شدند. خانواده‌ها سال‌ها از حق سوگواری، برگزاری مراسم و حتی دریافت نشانی روشن از محل دفن عزیزانشان محروم ماندند. یکی از مهم‌ترین ابعاد این جنایت، تلاش حکومت برای پنهان‌کاری و حذف آثار آن بود. با این حال، خاطرات زندانیان جان‌به‌دربرده، شهادت خانواده‌ها، اسناد منتشرشده و تحقیقات مستقل، بخش‌هایی از حقیقت را آشکار کرده است. همچنین، دادگاه حمید نوری در سوئد نشان داد که پیگیری قضایی جنایت‌های دهه شصت، حتی پس از گذشت چند دهه، امکان‌پذیر است. این روند، اهمیت ثبت شهادت‌ها، حفظ اسناد و حمایت از جنبش دادخواهی را برجسته می‌کند. تداوم این جنایت را باید در ساختار سیاسی‌ای دید که در آن مصونیت عاملان سرکوب، بخشی از سازوکار بقای حکومت بوده است. برخی از افرادی که در دهه شصت در دستگاه قضایی و امنیتی مسئولیت داشتند، بعدها در بالاترین مناصب حکومتی قرار گرفتند. چنین تداومی نشان می‌دهد که قتل‌عام ۱۳۶۷ حادثه‌ای منفرد و جدا از سیاست عمومی جمهوری اسلامی نبود؛ بلکه حلقه‌ای از زنجیره‌ای طولانی از اعدام، شکنجه، سرکوب و انکار حقیقت به شمار می‌آید. امروز، یادآوری این جنایت در شرایطی اهمیت بیشتری دارد که جمهوری اسلامی همچنان با اعتراض‌های گسترده اجتماعی و بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی روبه‌روست. تورم، کاهش ارزش پول ملی، بیکاری، فقر،

تابستان و شهریور سال ۱۳۶۷ از تاریک‌ترین فصل‌های تاریخ جمهوری اسلامی ایران است؛ فصلی که در آن هزاران زندانی سیاسی، در حالی که بسیاری از آنان دوران محکومیت خود را سپری کرده یا حتی هنوز به‌طور رسمی تفهیم اتهام نشده بودند، مخفیانه اعدام شدند. این جنایت پس از پذیرش آتش‌بس در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق رخ داد؛ جنگی که خسارت‌های انسانی و اقتصادی سنگینی بر دو کشور تحمیل کرد و سرانجام جمهوری اسلامی، پس از سال‌ها شعار پیروزی، آن را با تعبیر خمینی، «نوشیدن جام زهر»، پایان داد. پایان جنگ برای جامعه‌ای که سال‌ها زیر بمباران، فقر، مرگ و سرکوب زندگی کرده بود، می‌توانست آغاز دوره‌ای تازه باشد. مردم انتظار داشتند زندگی عادی از سر گرفته شود و مطالبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنان دیگر به بهانه شرایط جنگی سرکوب نشود. شادی و امید عمومی از پایان جنگ، اما، برای حاکمیتی که از گسترش نارضایتی و اعتراض بیم داشت، تهدیدی جدی تلقی شد. حکومت به‌جای پاسخ‌گویی به خواست‌های مردم، راه ارباب و حذف مخالفان را در پیش گرفت. در پی فرمان خمینی، هیئتی متشکل از حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی – که بعدها به «هیئت مرگ» شهرت یافت – مأمور بررسی سرنوشت زندانیان سیاسی شد. ارتباط زندان‌های اصلی با بیرون قطع شد و زندانیان در جلسات کوتاه و غیرشفاف، نه بر اساس دادرسی عادلانه، بلکه بر پایه عقاید و مواضع سیاسی و مذهبی‌شان بازجویی شدند. در مردادماه، کشتار اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق آغاز شد و در شهریورماه، موج اعدام‌ها به زندانیان کمونیست و دیگر مخالفان سیاسی رسید. از زندانیان پرسش‌هایی درباره باورهای دینی، نماز، اعتقاد به خدا و موضع آنان نسبت به جمهوری اسلامی می‌شد. پاسخ‌هایی که با معیارهای هیئت مرگ سازگار نبود، می‌توانست به اعدام منتهی شود. بسیاری از قربانیان، حتی بر اساس قوانین خود جمهوری اسلامی، در حال گذراندن محکومیت بودند و برخی در آستانه آزادی قرار

هنر و ادبیات

"همسایه‌ها" احمد محمود

شهرام امانتی



رُمان «همسایه‌ها» نوشته احمد محمود (۱۳۱۰-۱۳۸۱) یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌ها در تاریخ ادبیات معاصر ایران به شمار می‌رود و فارغ از آنکه این رمان رئالیسم اجتماعی است یا رئالیسم سوسیالیستی، که تفاوت دیدگاه‌هایی در این زمینه وجود دارد، کتابی است که ممنوعه بودن نشر آن از زمان نگارش، مگر در دو استثنای تاریخی که چاپ شد، در دو حکومت استبدادی شاهی و مذهبی هنوز پابرجاست. با این وجود، یکی از معدود کتاب‌هایی است که هنوز محبوب کسانی است که تشنه رسیدن به آزادی و برابری هستند.

همسایه‌ها داستان زندگی انسان‌هایی است که در یک خانه واقع در جنوب شهر اهواز هستند و فقر و رنج، وجه تشابه زندگی آنهاست که در این خانه با هم همسایه هستند. خانه‌ای که ترکیبی از انسان‌ها در جامعه‌ای را نشان می‌دهد که هرچه بیشتر کار می‌کنند، فقیرتر می‌شوند و ثروتمندان ثروتمندتر. خالد شخصیت اصلی داستان است که پدرش یک آهنگر است و این پدر به شدت تحت تأثیر عقب‌ماندگی‌های مذهبی قرار دارد. حاج شیخ علی و میرزا نصرالله شخصیت‌های شرعی و مذهبی در رمان همسایه‌ها هستند. شیخ علی پس از آنکه سؤال‌هایی از مرد آهنگر درباره پسرش خالد و درس و مدرسه‌اش می‌پرسد، در گوش آهنگر می‌خواند: «بله اوسا حداد، درس زیاد آدمو سربه‌هوا می‌کنه» و ادامه می‌دهد: حالا که حمد و سوره را می‌تواند بدون غلط بخواند، مرد آن است که اگر با پنجه روی گرده‌اش بزنی، گردوخاک بلند شود؛ مانند خودت اوسا حداد، مؤمن و با خدا. و این‌چنین بود که خالد را در کلاس چهارم ابتدایی مجبور به ترک تحصیل و مدرسه می‌کنند.

پدر خالد، برای حل مشکلات معیشتی و مالی‌اش دست به دامان دعا‌های خرافی میرزا نصرالله شده که عاقبت آن‌قدر مقروض بقال و نانوا و کسبه‌های دیگر می‌شود که برای کار راهی کویت می‌شود. در میان همسایه‌ها تنها محمد مکانیک است که به تغییر امید دارد و می‌گوید: «همه چیز رو می‌شه عوض کرد، همه چیزو» و به قضا و قدر اعتقادی ندارد. خالد در قهوه‌خانه امان‌آقا مشغول به کار می‌شود و صحبت‌هایی از سیاست در آنجا می‌شنود که او هیچ آشنایی با آن اصطلاحات ندارد و نوجوانی و جوانی خالد در بحبوحه سال‌های دهه ۲۰ و ۳۰ قرن پیش است که مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در جریان است. در قسمتی از کتاب همسایه‌ها که راوی خالد است، چنین آمده است: «مشتی‌های قهوه‌خانه شکوفه با مشت‌های قهوه‌خانه امان‌آقا و قهوه‌خانه مرشد فرق دارند و اغلب جوان هستند و درس‌خوانده به نظر می‌آیند... حرفشان از نفت است و از اعتصاب کارگران تصفیه‌خانه. صداها قاطی هم است.»

این مشاهدات روزانه خالد است از مردمی که به قهوه‌خانه می‌آیند و به رادیو گوش می‌کنند و با هم درباره حرف‌هایی که از رادیو پخش شده با هم صحبت می‌کنند تا اینکه پای خالد به خاطر شکستن شیشه یک خانه به کلانتری کشیده می‌شود و پس از مدتی آزاد می‌شود که بازداشت‌شده دیگری پيامی را به خالد می‌دهد تا خالد آن را به رفیقش در بیرون از زندان برساند که او دستگیر شده است و همین مسیر زندگی خالد را دگرگون می‌سازد. او دیگر خالدی نیست که هنگامی یک اعلامیه را می‌خواند که نوشته شده بود «استعمار خونخوار» به فکر فرو می‌رفت که این استعمار چگونه خون می‌خورد... یک عده پاسبان پیدا شده است که باتون به دست، دوان‌دوان می‌آیند... نوشته همه کاغذها مثل هم است... چیزهایی است که سر در نمی‌آورم... این «استعمار خونخوار» چه جور جانوری است که فقط خون می‌خورد.

خالد پیام را به گیرنده در یک کتاب‌فروشی می‌رساند و کسانی که خالد پیام را به آنها رسانده بود، به خالد اعتماد می‌کنند و به او کتاب می‌دهند و کتاب‌ها را می‌خواند و خالد می‌فهمد که استعمار، نفت‌خوار نیز هست.

خالد به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه می‌دهد؛ فعالیتی توأم با اتفاقات سیاسی از ترور رزم‌آرا تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که روی می‌دهند و در جریان مبارزه و پخش اعلامیه و تظاهرات شناسایی شده، دستگیر و زندانی می‌شود. او در زندان قفل دهانش را نمی‌شکند و به دژخیمان زیر ضربات شلاق هیچ نمی‌گوید و حتی به توصیه رفقای بیرون زندان سعی می‌کند تا یک اعتصاب غذا را میان زندانیان سازمان دهد.

سرانجام بعد از ۳ سال حبس، خالد از زندان آزاد می‌شود و هنگامی که از در زندان خارج می‌شود، دوستش ابراهیم را می‌بیند که او را با دستبند به زندان می‌برند که سخن از تسلسل و ادامه مبارزه است؛ چنانچه که در قسمتی دیگر از کتاب آمده است: «کشتی جنگی انگلیسی‌ها، دُمش را انداخت روی کولش و رفت، ولی هنوز از روبه‌راه شدن زندگی خبری نیست.»

.....

کتاب همسایه‌ها به مدت ۸ سال منتظر چاپ ماند تا اینکه در سال ۱۳۵۳ چاپ گردید و پس از این چاپ، سریع شروع به جمع‌آوری آن از کتاب‌فروشی‌ها شد. در سال ۱۳۵۷ بار دیگر چاپ شد و تا سال ۱۳۶۰ چند بار تجدید چاپ شد که در همین سال بار دیگر از انتشار و چاپ آن جلوگیری به عمل آمد و دلیل آن را وجود صحنه‌های مستهجن در رمان دانستند. در کتاب همسایه‌ها به صورت پراکنده نقش مذهب و مردان مذهبی را در تحمیق توده‌ها و در خدمت به سرمایه‌داری به صحنه کشیده است و از مبارزات کارگری سخن گفته، از مبارزه و اعتصاب و پخش اعلامیه تا مقاومت در زندان، که این موارد کافی است تا از سوی رژیم مَهر «نه» بگیرد. نقش زن در این کتاب را نمی‌توان نادیده گرفت؛

زنانی که چون نقشی در امور مالی و اقتصادی ندارند، طرد و کنار گذاشته شده و به دلیل نداشتن استقلال اقتصادی از مشارکت آنان در تمام امور جلوگیری می‌شود. روابط فردی نیز جایگاه ویژه‌ای داشته، به طوری که رژیم اسلامی دلیل عدم چاپ آن را دانسته است. بلورخانم که هر شب طعم شلاق‌های امان‌آقا را بر بدن خود حس نموده و هیچ رابطه عاشقانه‌ای میان او و شوهرش نیست و یک قرارداد به نام ازدواج دلیل زندگی بدون عشق آنها برای سال‌ها با یکدیگر است، جای شلاق‌های روی بدن خود را به خالد نشان می‌دهد و کم‌کم جوانه‌های عشق آن دو تا هم‌آغوشی با هم شکل می‌گیرد که واقعیتی اجتماعی را در کتاب همسایه‌ها بیان داشته است. اما این واقعیت برای مذهب‌یون حاکم بر ایران و اداره ارشاد اسلامی آنها غیرقابل هضم است.

همسایه‌ها کتابی است که در هر دو رژیم اجازه انتشار نگرفت و نویسندۀ اش مورد کین و غضب هر دو رژیم قرار گرفت. احمد محمود در دست‌نوشته‌هایی که از او به جا مانده است، از فشار و سختی‌های زندگی‌اش در سایه حکومت اسلامی گفته است که در یکی از این دست‌نوشته‌ها به تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۴ چنین نوشته است: «دو شب است که تلویزیون خراب شده است. سیاه و سفید است و مال عهد بوق. ۱۸ سال است که کار می‌کند، یک بار لامپ سوخته و... دو شب است که تصویر نمی‌دهد. دیشب سارک داشت تو اتاق مطالعه می‌کرد. لامپ خودبه‌خود سوخت. لامپ نداشتیم که عوضش کنیم. بلند شد و رفت که تلویزیون را روشن کند به این امید که درست شده باشد!! تصویر نداشت. گفت این هم از تلویزیون. خوب. مفهوم حرفش این است که همه چیز زندگی‌مان خراب است. حرفش درست است. این بود که شنیدم و زیر سیلی رد کردم. شش، هفت سال بیکاری بعد از انقلاب و جلوگیری از چاپ کتاب‌هایم نتیجه‌ای بهتر از این ندارد. آن هم با خرج سنگین زندگی.»

در یادداشت دیگری که تاریخ آن ۲ آذر ۶۴ است: «امروز بار دیگر تنگدستی را احساس کردم، بار دیگر احساس کردم این غول دارد جوانه می‌زند. زخم گفت پول آب را باید بدهیم. گفتم تا کی مهلت داریم، گفت ششم. گفتم حالا بماند، چهار روز دیگر فرصت هست. زخم احساس کرد که ۳۴۸ تومان ندارم بدهم... دلم نمی‌خواست فکر کند که پول ندارم بدهم. دلم نمی‌خواست فکر کند پول ندارد و دلش توی هول‌وولا افتد. پول را گرفت و گفت خیال کردم که نداری... چند هزار تومانی گذاشته‌ام کنار که اگر مریض شدیم، جلوی بیمارستان نمیریم. چون تا پول نگیرند کسی را به بیمارستان راه نمی‌دهند و چه بسا که آدم‌ها که به همین بهانه تلف شده‌اند... به وزارت ارشاد گفتیم بابا، شما می‌گویید همسایه‌ها نباید چاپ شود اما بازار پر است از نسخه‌های تقلبی که به عنوان کمیاب، ۴ یا ۵ برابر قیمت روی جلد می‌فروشند. گفت جمعش می‌کنیم اما نکرده‌اند. خوب، حالا دستی می‌ماند که به نوشتن برود؟»

در فاصله زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ کتاب همسایه‌ها اجازه انتشار داشت و چند بار تجدید چاپ شد و این اثر و نویسندۀ اش ماندگار در میان مجموعه ادبیات انقلابی و سیاسی و کارگری. نسل امروز با بهره‌گیری از امکانات عصر دیجیتال به صورت پی‌دی‌اف یا شنیداری می‌توانند به این اثر دسترسی داشته باشند و از تجارب مبارزان نسل‌های قبل خود و آشنایی با تاریخ مبارزات، درس‌ها بیاموزند تا زمانی که عمر این رژیم نیز با مبارزات مردم و کارگران به پایان رسیده و چاپ کاغذی این اثر ماندگار بار دیگر صورت گیرد و نسخه جدید آن در قفسه کتابخانه‌ها جای گیرد.



SCAN ME



SCAN ME

شماره تماس‌های کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

<https://cpiran.net>

<https://cpiran.net/english>

ایمیل دبیر خانه حزب کمونیست ایران:

✉ cpi@cpiran.net

برای ارسال مطالب و تماس با جهان امروز از ایمیل زیر استفاده نمایید:

✉ jahane.emrouz@cpiran.net